

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_234813

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب

بیان الادیان^ع

در

شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی

که در سال ۴۸۵ هجری تألیف شده

تألیف

ابو المعالی محمد الحسینی الدلوی

بتصحیح

عباس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

(مخارج طبع این کتاب را جناب آقای حاج امین التجار اصفهانی مرحمت کرده اند)

طهران ۱۳۱۲ شمسی هجری - مطبعة هجاس

برای آنکه باجرای قسم خود مجبور نشود از دیدار او چشم پوشید و عبیدالله بخراسان پیش ابو مسلم خراسانی رفت. ابو مسلم در حق او انعام بسیار کرد و اهل خراسان نیز در تعظیمش کوشیدند.

در سال ۱۳۲ موقمیکه سقّاح پس از قتل ابو سلمه خلّال وزیر خود برادر خویش ابو جعفر را بخراسان پیدش ابو مسلم فرستاد ابو مسلم عبیدالله اعرج و سلیمان بن کثیر خزاعی را بجلوی ابو جعفر فرستاد. سلیمان روزی عبیدالله را مخاطب ساخته گفت ما در اختیار دیگران بخلافت راه خطا رفتیم و باغیر شما بیعت کردیم، هم اکنون نیز حاضریم که اگر ما را بیعت خود بخوانید بیماری شما بر خیزیم. عبیدالله بگمان اینکه این بیان سلیمان بن کثیر دسیسه است از جانب ابو مسلم جهت شناختن میزان وفاداری او، از ترس جان قصه را بابو مسلم خبر داد و ابو مسلم در همان سال ۱۳۲ در خراسان سلیمان بن کثیر خزاعی را بقتل آورد.

عبیدالله اعرج در حیات پدر خود یعنی قبل از سال ۱۵۷ بسن ۳۷ یا ۴۶ فوت کرده (ابن الاثیر وقایع سال ۱۳۲ و عمدة الطالب ص ۳۰۸).

عبیدالله از چهار پسر خود فرزندان عدیده پیدا کرد و از این چهار پسر دو تن مشهور ترند یکی **ابو الحسن علی الصالح** که در ایام امام موسی الکاظم و امام علی الرضا میزیسته و مردی کریم و زاهد و پرهیزکار بوده. دیگری **جعفر** که از بزرگان ائمه زیدیه است و شیعیانی داشته است که او را بلقب **حجت** میخوانده اند. علی الصالح و جعفر الحجّه از معاصرین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طباطبا و برادرش ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی بوده اند، محمد بن طباطبا که در سال ۱۹۹ بر مأمون خلیفه خروج کرد میخواست علی الصالح را ولیعهد خویش قرار دهد ولی علی زیر بار نرفت و ابن طباطبا نیز در همین سال بدست ابوالسرا باسر کرده لشکریان خود مسموم کردید. علی با امام علی الرضا بخراسان رفت و همواره در خدمت آن حضرت بود (رجال نجاشی ص ۱۸۰-۱۸۱ و عمدة الطالب ص ۳۱۰ و مجالس المؤمنین مجلس ۵). ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی برادر محمد بن طباطبا که در جبل رس

یمن اقامت داشته و بهمین جهت هم برسی مشهور شده از پیشوایان بزرگ فرقه زیدیه در یمن است و ائمه زیدیه یمن که سالها مقام امامت آن ولایت را داشته اند از فرزندان اویند. امام قاسم رسی که در سال ۲۴۶ وفات یافته در عهد مأمون در یمن بدعوت مردم بمذهب زیدی قیام کرده و جعفر الحجّة را که مردی فصیح بوده در سلك یاران خود آورده و او را از ائمه آل محمّد میخوانده است (عمدة الطالب ص ۳۲۲).

جعفر الحجّة جدّ چهارم مؤلف کتاب بیان الادیان است و او را ازدو پسر فرزندان بود: حسن و حسین، و از این دو حسین جدّ سوم ابو المعالی مؤلف بیان الادیانست و او در تاریخی که معلوم نیست (شاید در ایام خلافت متوکل که علویان از حوزه سلطه خلفا بطرف مشرق مخصوصاً بحدود جبال صعب عراق و طبرستان و خراسان هجرت می کردند) ببلخ آمد و در آنجا او را فرزندان رسیدند و از ایشان طبقه ای تا آنجا اعتبار و نام و نشان بهم رساندند که بمقام ملکی و نقیبی بلخ نایل آمدند چنانکه جدّ دوم مؤلف بیان الادیان یعنی **ابو محمد حسن بن حسین** در آن شهر از بزرگان صاحب مقام بوده و جاحظ خراسان یعنی ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) حکیم و عالم معروف او را که در بلخ فوت کرده و بشهادت صاحب عمدة الطالب (صفحة ۳۲۲ از آن کتاب) قبرش نیز در آن شهر بوده بقطعه ذیل مرثیه گفته است:

| | |
|---|--|
| إِنَّ الْمَنِيَّةَ رَامَتَنَا بِأَسْهُمِهَا | فَأَوْقَعَتْ سَهْمَهَا الْمَسْمُومَ بِالْحَسَنِ |
| أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَعْلَى فَعَادَرَهُ | تَحْتَ الصَّفِيحِ مَعَ الْأَمْوَاتِ فِي قَرْنِ |
| يَا قَبْرَ إِبْنِ الَّذِي ضَمِنْتَ جُثَّتَهُ | مِنْ عَصَبَةِ سَادَةٍ لَيْسُوا ذَوِي آفَنِ |
| مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ ثُمَّ زَوْجَتِهِ | ثُمَّ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ وَالْمُرْتَضَى الْحَسَنِ |
| صَلَّى إِلَهُ عَلَيْهِمُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ طَوَالَ الدَّهْرِ وَالزَّمَنِ (۱) | |

و از این رثاء معلوم میشود که جدّ دوم ابوالمعالی قبل از سال ۳۲۲ که سال فوت ابوزید بلخی است در گذشته بوده است .

از جدّ اول ابوالمعالی یعنی ابوالقاسم علی بن ابی محمد حسن اطلاعی بدست نداریم همینقدر میدانیم که او نیز مقیم بلخ بوده ولی پسرش عبیدالله بن علی که پدر ابوالمعالی باشد در هرات اقامت داشته است (عمدة الطالب ص ۳۲۲) .

نام و کنیه و لقب مؤلف بیان الادیان را صاحب عمدة الطالب اگر چه هیچگونه مطلبی در خصوص او بدست نداده و فقط باجداد و اولاد او اشاره نموده ابو الحسن محمد الزاهد ذکر می کند و چنین معلوم میشود که ابوالمعالی کنیه ای بوده است که دیگران مؤلف بیان الادیان را از راه تعظیم و تجلیل بدان میخوانده اند و از مقدمه بیان الادیان که مؤلف را در آنجا : « امیر سید اجل و امام عالم » نام میبرد نیز بر می آید که ابوالمعالی هم مثل اجداد و اولاد خود سمتی از نوع امارت و نقابت و غیره داشته است و غیر از این مختصر باوجود فحص بسیار نگارنده بر هیچ قسم اطلاع دیگری در حق او دست نیافت .

دو عمّ ابوالمعالی یعنی عبد الله و محمد پسران ابوالقاسم علی و دو پسر ابوالمعالی یعنی علی و ابوعلی عبیدالله فی الجملة شهرتی داشته اند و از ایشان فرزندان باقی بوده (عمدة الطالب ص ۳۲۲) و پسر ابوعلی عبیدالله یعنی ابو عبدالله نعمه و نواده او از پسر دیگرش ابوطالب حسن یعنی سید ابو الحسن علی بلخی نیز سمت نقابت بلخ را داشته اند و این ابو عبدالله نعمه که نواده ابو المعالی میشود ظاهراً پدر سید مجد الدین امیر ابو طالب بن نعمه ممدوح شاعر مشهور اوحد الدین علی بن محمد بن اسحق انوری است که در بلخ سمت امارت داشته و انوری در اشعار خود از نعم او سپاسگزاری میکند (۱) .

از آنجمله میگوید :

حال بیرون و دزونم نه همانا دانی

تو که پوشیده می بینی از دور مرا

وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

طاق بوطالب نعمه است که دارم ز برون

در محلی دیگر میگوید : [بقیه در ذیل صفحه بعد]

از خاندان ابوالمعالی مؤلف بیان‌الادیان بیش از این اطلاعی بدست نیامد و اگر تاریخ خصوصی بعضی از بلاد خراسان بدقت مطالعه شود اکنون که سلسله‌نسب این خانواده مشخص شده شاید مطالب دیگری نیز راجع بایشان بدست آید ولی خاندان علی‌الصالح برادر جعفر الحجّة تاسدتهای بعد در عراق عرب و الجزیره صاحب مقامات جلیله بوده اند چنانکه نقابت علویین در بغداد از سال ۴۵۶ بایشان انتقال یافته و تا ایام خلافت ناصر خلیفه یعنی تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم این مقام در خاندان ایشان بوده و از ایشان است ابو علی احمد الطاهر بن ابی‌الغنائیم علی‌الطاهر بن ابی‌الغنائیم معمر بن ابی‌عبدالله احمد بن ابی‌علی محمد امیرالحاج بن ابی‌الحسین محمد الاشر بن عبدالله الثالث بن ابی‌الحسین علی بن عبدالله الثاني بن علی‌الصالح بن عبدالله الاول الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین‌العابدین علی (۱) که از وجها و مؤلفین و محدثین و منشیان بوده و پس از ۳۹ سال نقابت بسال ۵۶۹ وفات یافته است و یکی از بنی‌اعمام پدری او امیر شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله الحسینی نقیب است که در سال ۵۴۳ از طرف سیف‌الدین غازی (سلطنتش از ۵۴۱ تا ۵۴۴) پسر اتابک عماد‌الدین زنگی اتابک موصل بسفارت بدمشق رفته (تاریخ ابن قلانسی ص ۳۰۱) و چون ابن قلانسی در این تاریخ نقابت خراسان را نیز در عهده یکی از بنی‌اعمام (یعنی بنی‌اعمام پدری) امیر شمس‌الدین ذکر میکند

[بقية ذیل صفحه قبل]

| | |
|---------------------------------|----------------------------|
| مُنزل اندر نهاد مجدالدین | آیت مجد آیتی است مبین |
| زال یاسین چو از نبی یاسین | سید و صدر روزگار که هست |
| نیست در ملک آسمان وزهین | میر بو طالب آنکه مطلوبش |
| کاضطرار مرا دهد تسکین | مکره‌ی نیز نیست در همه بلخ |
| این نخستین شناس باز یسین | شمر من بنده در مدایح بلخ |

ایضاً ،

مجددین آن بسزا بر ملک‌ان بار خدای
آسمان تنگ و زمین تیره و خورشید گدای

عالم مجد که بر بار خدایان ملکست
میر بو طالب بن نعمه که بی نعمت اوست

(۱) معجم‌الادباج ۱ ص ۴۲۴ و این‌الانیر و قایم‌سالهای ۴۵۶ و ۴۶۸ و ۴۸۷ و ۵۶۹

ظاهراً خاندان ابوالمعالی تا آن تاریخ که مقارن اواسط قرن ششم میشود هنوز در خراسان سمت نقابت داشته اند.

کتاب بیان الادیان

شفر از روی دو اشاره که در متن بیان الادیان در خصوص شهر غزنین پایتخت سلاطین غزنوی موجود است (صفحات ۱۷ و ۳۹) ، یکی این عبارت که : «ارژنگ مانی در خزاین غزنین موجود است» ، دیگر این عبارت که : «یکی بود غزنین که او را محمد ادیب خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بی حد را از شهر و روستا پیراه کرده است» ، چنین حدس زده است که ابو المعالی مقیم غزنین بوده و غرض او از پادشاهی که در مقدمه بمجلس او اشاره میکند سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی است که از سال ۴۸۲ تا ۴۹۲ در غزنین سلطنت داشته ، این استنباط اگرچه بعید نیست ولی چندان مسلم نیز بنظر نمیرسد زیرا که سمت نقابتی که خاندان او در بلخ داشته اند و حتی نواده او نیز بهمین سمت رسیده و با اشاره ای که باقامت پدر او در هرات هست درست نمیتوانیم در باب محل سکناى ابو المعالی و نقطه ای که بیان الادیان در آنجا تألیف شده و پادشاهی که در مقدمه کتاب باو اشاره رفته است بیقین حکمی کنیم . ابوالمعالی در نوشتن این کتاب کوچک چنانکه خود در مقدمه اشاره کرده علاوه بر آنچه «پیش استادان و امامان خوانده و یا بتلقف یاد گرفته بوده» بکتب معتبر استادان فن مراجعه نموده و از مؤلفات ذیل نام میبرد :

۱ - تاریخ مقدسی یعنی البدأ والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی که در سال ۳۵۵ تألیف شده (ص ۵ و ۶) .

۲ - ابد علی الآبد تألیف ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری که بسال ۳۸۱ فوت کرده (ص ۶) .

۳ - کتابی از ابوالخیر حسن بن سوار خمار که در اوایل قرن پنجم فوت کرده که گویا همان سیرة الفیلسوف تألیف او باشد (ص ۶) .

۴ - کتاب آراء المهند تألیف ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی که در سال ۴۲۲ هجری تألیف شده (ص ۸) .

۵ - کتاب المقالات تألیف ابو عیسی محمد بن هارون وراق که در ۲۴۷ فوت کرده (ص ۱۰) .

۶ - کتابی از ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) ، (ص ۲۰) .

۷ - کتاب اختصارات [ظ - اختیارات] از ابو الحسن نویزی (؟) (ص ۲۱) .

۸ - الْمُقْنِعُ فِي الْغَيْبَةِ تألیف علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۶۶) ، (ص ۴۱) .

۹ - کتاب أَحْسَنَ الْكِبَارِ که درست معلوم نشد از کیست ، (ص ۴۹) .



بیان الادیان از جهت انشاء یکی از کتب بسیار خوب نثر فارسی است و از نمونه های فصیح قدیمی این زبان است چه بشرحیکه در صفحه ۴۴ از متن مذکور است در ۲۳۰ سال قمری بعد از تاریخ ولادت حضرت حجّت یعنی بعد از سال ۲۵۵ که با ۴۸۵ هجری برابر میشود تألیف شده و با توجه باینکه از دوره درخشان غزنویان ما را جز چهار پنج کتاب بزبان فارسی اثری دیگر در دست نیست اهمیت بیان الادیان مسلم می گردد مخصوصاً که در موضوع آن یعنی شرح ادیان و مذاهب هیچ کتابی که از آن قدیمتر باشد بزبان فارسی موجود نیست و تا حدّی که اطلاع داریم جز کتابی که ایرانیها در اخبار مقّع معروف صاحب ماه نخب بفارسی ساخته بودند و ابوریحان آنرا بعربی ترجمه کرده بوده (الانوار الباقیه ص ۲۱۱) کتاب معروف دیگری بفارسی در باب ملل و نحل مشهور نشده است .

صاحب بیان الادیان از معاصرین ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشهور بوده که در سال ۴۸۱ فوت کرده است و در صفحه ۳۲ از متن حاضر دوبار اشاره باو و مقام و بعضی از تألیفات و حوزه انتشار تبلیغات آن شاعر داعی هست که در نهایت اهمیت است و این قدیمترین جائی است که از ناصر خسرو یعنی چهار سال بعد از فوت او حکایتی

هست و شاید ابوالمعالی که خاندان او مقیم بلخ بوده اند شخصاً نیز ناصر خسرو را می شناخته و در اخراج او از آن شهر خود یا کسانش دخالت داشته اند و از اینکه در حق او میگوید که: « او ملعونی عظیم بوده است » شاید بتوان این نکته را تأیید نمود.

کتاب بیان الادیان با وجود فارسی بودن چندان میان مردم ایران شهرت نداشته و کسی آنرا زیاد نمی شناخته و تا آنجا که اطلاع داریم فقط مؤلف تبصرة العوام که در نیمه دوم قرن ششم تألیف شده ظاهراً آنرا در دست داشته و بدون تصریح بعضی مطالب را که احتمال نقل آنها از بیان الادیان میرود از این کتاب برداشته است مثل فقره راجع بفرقه ناصریه اصحاب ناصر خسرو شاعر که در هیچ کتاب دیگری غیر از بیان الادیان مذکور نیست و غیره.

از قارئین محترم متمنی است که اگر بوجهی بود نسخه دیگری از بیان الادیان دست رسی دارند لطفاً نگارنده این سطر را مسبوق سازند تا در تکمیل این نسخه که ناقص است اقدام شود و باب پنجم آن نیز که یکی از مهمترین قسمتهای آن بوده و در نسخه مانیت برای استفاده در معرض مطالعه عموم فارسی زبانان گذاشته شود.

در پایان این مقدمه بردمه نگارنده فرض است که تشکرات خالصه خود را از جناب آقای حاج امین التجار اصفهانی که مخارج طبع این کتاب و کتاب تبصرة العوام را که عنقریب منتشر خواهد شد لطف کرده اند اظهار دارم و از مخدوم معظم حضرت مستطاب اشرف آقای تقی زاده مدظلّه و دوست ادب پرور ارجمند خود حضرت آقای آقا سید عبدالرحیم خلخالی دام اجلاله نیز که وسیله انجام این امر خیر بوده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم و دوام و بقای ایشان را در خدمت بعلم و ادب از خداوند خواستار باشم.

عباس اقبال

طهران دی ماه ۱۳۱۲

فهرست مطالب

آغاز کتاب

۳-۱

باب اول - در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها وبهمه اقلیمها بیشتر

۹-۴

خلق بصانع مقرر بوده اند

۵

العجم والفرس

۶-۵

الفارسیة الدریة

۷-۶

الفلاسفة

۷

الروم والقبطیة والحبشیة

۷

التُّرك

۹-۸

الهند

۹

الزنج

۲۲-۱۰

باب دوم - در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته اند

۲۲-۱۰

مذاهب العرب

۱۳-۱۲

مذاهب الفلاسفة

۱۳

مذهب جهودان

۱۳

السَّامریة

۱۴-۱۳

العنانیة

۱۴

الزراعیة

۱۴

مذهب ترسیان

۱۵-۱۴

الیعقوبیة

۱۵

النسطوریة

۱۵

الملکائیة

۱۶

مذهب مغان

| | |
|-------|-----------------------|
| ۱۷ | مذهب زردشت |
| ۱۷ | مذهب مزدک |
| ۱۷ | مذهب مانی |
| ۱۷-۱۸ | مذهب ثنوی |
| ۱۹ | مذهب بت پرستان |
| ۱۹-۲۰ | مذاهب هندوان |
| ۲۰ | مذاهب تناسخ |
| ۲۰-۲۱ | مذاهب صابیان |
| ۲۱ | مذاهب قراطیه و زنادقه |
| ۲۱-۲۲ | السوفسطائیه |

باب سوم - در بیان آن خبر که پیغامبر گفت امت من پس از من

| | |
|-------|------------------------------|
| ۲۳-۲۹ | بهفتاد و سه فرقت شوند |
| ۲۵ | فصل در اصول مذاهب فرق اسلامی |
| ۲۶ | فرق سنت و جماعت |
| ۲۶ | معتزله |
| ۲۶ | شیعه |
| ۲۷ | مذهب الخوارج |
| ۲۷ | مذاهب المجبّره |
| ۲۷ | مذاهب المشبهه |
| ۲۷ | مذاهب الصوفیه |
| ۲۸ | مذاهب المرجئه |

باب چهارم - در بیان مذاهبهای اسلامی

| | |
|-------|-----------------------|
| ۲۹-۳۱ | مذاهب السنّه والجماعه |
|-------|-----------------------|

| | |
|--------------|--------------------------------|
| ٢١-٢٠ | اصحاب حديث |
| ٣١ | الاشعريه |
| ٣١ | اصحاب الرأي |
| ٣٣-٢٢ | المعتزله |
| ٤١-٣٣ | مذهب الشيعة |
| ٣٥-٣٤ | الف - زيديه |
| ٣٥ | ب - الكيسانيه |
| ٣٦-٣٥ | ج - الغالية |
| ٤٠-٣٦ | د - الفرقة الرابعة من السبعة |
| ٤٤-٤٠ | هـ - الفرقة الخامسة : الامامية |
| ٥٠-٤٤ | مذاهب خوارج |
| ٦٠-٥١ | حواشي بيان الاديان |
| ٦١- آخر كتاب | فهارس كتاب |

غلطنامہ

| صحيح | غلط | سطر | صفحہ |
|--------------------|-----------------|-----|------|
| صحيح سألْتَهُمْ | غلط سألْتُمْ | ۵ | ۴ |
| مستوثقين | مشتوثقين | ۱۲ | ۱۱ |
| العاصمى | العاصى | ۷ | ۲۳ |
| ارغويه | ازغويه | ۱۴ | ۳۴ |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس داریم که شکر گزاریم (۱) خدای را جلّ جلاله و عمّ نواله بر آنچه ما را بذات خویش شناسا گردانید و راه معرفت و شناختِ خویش بر دل‌های ما پیدا کرد تا بدانستیم او را موصوف بصفات کمال که بزرگی او بی منتهاست و اوّلی و آخری او بی ابتدا و انتهاست، چونی و چگونگی و کجائی بر او نا رواست، خالق آب و آتش و خاک و هواست و آفریدگار خلّو و ملاست، ساکن و جنبان نیست و برگزیننده و فرستنده پیغامبرانست خاصّه بهترین خلق محمد صلی الله علیه و سلم که مصطفی و مجتبی و معلی (۲) است، آنکه خلق را بحقّ راه نمود و همه داد راستی فرمود و امت خویش را طریق حقّ و مسلمانی درآموخت و شمع درهمه دل‌های فروخت فصلی الله علیه و علی آله و سلم تسلیمآ.

چنین گوید مؤلف کتاب امیر سیّد اجلّ امام عالم ابو المعالی محمد بن عبید الله بن علیّ الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبید الله بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب رضی الله عنهم و تغمّدهم بر حمتّه که پس از انقیاد و طاعت ایزد تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم و گزارد (۳) فرائض و شریعت هیچ چیز نیست در عالم و اجبتر از طاعت اولوالامر که حقّ تعالی او را از میان خلن برگزیده باشد و بر بندگان خود مستولی گردانیده تا خلق خدای را برداد و راستی نگاه دارند و دست اقویا از ضعف کوتاه کنند و ذلیل بردستی این معنی آنست که حقّ تعالی در مصحف مجید شریف طاعت او با طاعت خویش و رسول علیه السّلام یاد فرموده است، قوله عزّ و جلّ: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

آغاز کتاب

بباید دانست که ملوک گذشته را از عهد پدر ما آدم علیه السّلام تا امروز بسیار

(۱) درجایی، گذاریم (۲) درجایی، مصطفا و مجتبا و مملّا (۳) درجایی، گذارد

هدایا و تحف و طرف آورده اند که همه فانی گشته است و هر گز از آن یاد نکرده اند و نکنند الا آنچه از جهت ایشان تصنیف کرده اند از کتب علم و حکمت یا آنچه در ستایش ایشان تصنیف کرده اند از اشعار نیکو که آن باقی مانده است و بر زبانها روان گشته و ایشان از دنیا بیرون شده اند و نام ایشان بدین سبب در میان خلق زنده مانده است و ابراهیم علیه السلام از جمله حاجات که از ایزد تعالی خواست یکی این بود که تا ذکر او در میان خلق باقی گرداند، قوله عزّ وجلّ: **وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ**، **وَاللِّسَانَ الصِّدْقِ هُوَ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ**، ایزد تعالی دعای او مستجاب گردانید و حکم کرد تا هر روزی در پنج نماز او را یاد کنند: **كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَيَّ آلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ**.

آمدیم بمقصود، در مجلس پادشاهی سخن رفت در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی و در معنی خبری که پیغامبر علیه السلام فرموده است که امت من پس از من هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش روند الا يك گروه، این هفتاد و سه گروه کدامند و لقب و مقاتل هر یکی چیست و هر یکی را بچه باز خوانند تا مذهب گروه ضلال بخوانند و کمراهی ایشان بدانند تا گروه سنی قدر نعمت ایزد تعالی شناسند (۱) که ایشان را توفیق (۲) و عصمت خویش از جنان ضالتهها نگاه داشت، آنگاه شکر آن نعمت بقدر وسع بگویند چنین که: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ**، و دیگر آنکه حجت خصم دانسته باشد و بر عثرات و فضایح مذهبها واقف گشته باشند تا باسان ترین وجهی خصمانرا توانند ملزم کردن و نیز خوبی آنگاه پیدا آید که در مقابله آن زشتی بیند و داند که اختیار او سخت نیکو بوده است و باقانون عقل درست و راست، پس بصیرت و یقین او در مذهب بر جاده خود بدین سبب زیادت گردد. و این کتاب را بیان الادیان نام نهادیم و فهرست ابواب اینجا پیدا کردیم تا

(۱) در جایی، شناسد (۲) ظاهراً، بتوفیق

جوینده را آسان بود والله الموفق و صلی الله علی محمد و آله :

باب اول : در پیدا کردن آنکه در همه روزگار ها بهمۀ اقلیمها بیشتر خلق

بصانع عزّ و جلّ مقررّ بوده اند و مقررّند ؛

باب دوم : در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته اند ؛

باب سوم : در بیان این خبر که پیغامبر علیه السلام گفت اّمت من پس از

من بهقتاد و سه فرقه شوند و وجه و اسناد آن خبر و شرح و معنی آن ؛

باب چهارم : در بیان مذهبهای اسلام و پیدا کردن مقالات هر یکی و شرح

القاب ایشان باستقصا ؛

باب پنجم : در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای

محال کردند ، گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری .

و در این ابواب آنچه گفتیم و بنوشتیم از خویشتن نکفتیم بلکه از آموخته و

خوانده گفتیم ، چه آنچه پیش استادان و امامان خواندیم و چه آنچه بتلقف یاد

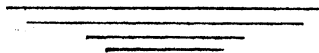
گرفتیم و چه آنچه از کتب معروفان التقاط کردیم و بیشتر از نام استادان و نام آن کتب

یاد کردیم و سخن را بدان حواله کردیم تا نگرندۀ در این کتاب چیزی که او را خوش

نیاید بما حواله نکند بعد از آنکه گفته اند :

وَعَيْنُ الرَّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبَدِي الْمَسَاوِيَا

چشم رضایوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید کند عیب نا پدید .



باب اول

در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها وبهمه اقلیمها

بیشتر خلق بصانع مقرر بوده اند

ابتدا کنیم سخن در این باب از قول ایزد تعالی که در محکم کتاب خویش گوید: **وَلَئِنْ سَأَلْتُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ**، اگر بررسی از ایشان که آسمان و زمین که آفریده است بگو [بند] **اللَّهُ** آفرید که قولها بر این جملت است در تفسیر و نزدیک من آنست که نامیست مخصوص بایزد تعالی و اشتقاق از لغت گفتن تحقیق نیست و نامهای ایزد تعالی ازدو گونه است بعضی از اسامی مشترک است چنانکه اگر مخلوقی را بدان نام خوانند روا باشد چنانکه حکیم و علیم و مانند این و بعضی خاص است بمعنی، شاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن چنانکه خالق و باری و مصور که بمعنی این نامها (۱) ایزد تعالی را مخصوص است که آفریننده و روزی دهنده و صورت کننده اوست و بدین اسامی هیچ مخلوقی را نباید خواندن و بعضی آن است که خاص است بلفظ و آن لفظ **رحمن** و لفظ **اللَّهُ** [است] که هم بایزد تعالی مخصوص است و در عرب هیچ مخلوق را **رحمن** نخوانده اند الا گروهی از بنی حنیفه که **مُسَيْلَمَةُ** کذاب را **رَحْمَنُ الْيَمَامَةِ** خواندندی و قصه او بجایگاه خویش گفته آید ان شاء **اللَّهُ** تعالی، اما این دو نام بایزد تعالی مخصوص است **عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرَّحْمَنَ أَيَّامًا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**. مقصود از این سخنها آنست که نام **اللَّهُ** در عرب مشهور و معروف بوده است و جز ایزد تعالی را بدان نام نخوانده اند و در اشعار

جاهلی بگفته اند و در ابتداء نامه ها بروزگار جاهلیت بسمك اللهم نبشته اند چنانکه مادر اسلام بسم الله الرحمن الرحيم می نویسیم و در اخبار آمده است که پیغامبر علیه السلام چون این آیت بیامد: قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مُجْرِبَهَا وَ مُرْسِيهَا بفرمود تا بر سر نامه ها بسم الله می نویسند، چون این آیت آمد: قُلْ اِدْعُوا اللَّهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمَنَ بفرمود تا بسم الله الرحمن نوشتن گرفتند و باز چون این آیت آمد: مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بر این بماند.

العجم والفرس

پارسیان ایزد تعالی را هر مزد و اینزد و یئزدان خوانده اند و بهستی صانع مقرر بوده اند و آن گروه از ایشان آتش پرستیده اند و مذهب ایشان در آتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب در بت چنانکه خدای تعالی از قول ایشان حکایت کرد: مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُنَا اِلَى اللَّهِ زُلْفَى ، ما نه پرستیدیم بتانرا الا از بهر آنکه تا ما را بایزد تعالی نزدیک گرداند و آتش پرستان را همین اعتقاد بوده است و هر که در عجم ملك روزگار شده است و او را کارهای بزرگ بر آمده در او چیزی دیده اند که آنرا فرآیندی خوانده اند و یئزد فره خوانده اند و در تاریخ مقدسی آورده است که در فارس آتشگاهیدست که آنرا قدیم تر دارند و در آنجا کتابیدست که زردشت بیرون آورده است سه باب: زئذ و پازئذ و اوستا و ابتدای آن کتاب این لفظهاست: فی گمان هی رستخیز هی بهستی هر مزد و امشا سپندان ، معنی این لفظها آن است: بی گمان باش بروز رستخیز و بی گمان باش بهستی ایزد تعالی و فریشتگان او .

الفارسیة الدرّیة

مر ایزد تعالی را بیپارسی خدای و بار خدای و خداوند خوانند، و خدای

گویند یعنی او بخودی خویش است و کسی او را نیاورده است و مصنوع نیست .

الفلاسفه

حکما و فلاسفه که ایشان را اساطین الحکمه خوانده اند، ایزد تعالی را خیر اول گفته اند و واهب العقل نیز گفته اند یعنی بخشنده خرد و باری گفته اند یعنی پیدا آورنده مخلوقات . ابوالحسن عامی را کتابی است که آنرا اَبْدُ عَلِي الْأَبَد نام نهاده است و در اینجا یاد کنند که جالینوس را حکیم و فیلسوف نخوانده اند زیرا که او گفت من در اوصاف خیر اول بشکم . او را گفتند کسی که در اوصاف صانع خویش بشک باشد او را استحقاق اسم حکیمی و فیلسوفی نباشد . تو ماده و معالجت بیماران میکنی ، از این جهت [او را] طبیب خواندند . و ابوالخیر ثمار در کتاب خویش آورده است که افلاطون کتابی ساخته است و آنرا استیطکین نام نهاده و در [آن] کتاب میگوید که آفریدگار را اگر خیر اول می گوئیم | بحکم آنکه خیرات را او پدید آورد و معطی بحقیقت اوست از حق دور نباشیم ، بعد از آنکه هر ثنا را که بر او کنیم اگر چه بزرگ بود آن نه سزاوار بزرگی او باشد از آنچه ما طاقت بر قدرت آن نداریم که ثنای او بسزای او بگزاریم (۱) او را بحواس در نتوان یافت و عقل را بذات او احاطت نیست ، از او پدید آمد آنچه آمد و بر اوست نگاه داشت آنچه آفرید ، اول او را ابتدا و میانه و انتها نیست و او را مانند و همتا نیست . راه افلاطون و شاگردان او در توحید ایزد تعالی این است و اما ارسطاطالیس باسکندر نامه ای نوشت در آن وقت که اسکندر بحرب دارا بن دارا رفته بود و نسخت آن نامه در تاریخ مقدسی خوانده ام ، معنیش اینست : « یا اسکندر ، بگوی دارا که با لشکر و سلاح و عدت خویش مفاخرت مکن که من با تو بخوام کوشید با لشکری که عدد ایشان اند کست لیکن قوت ایشان بسیارست از آنکه لشکر من جویان نصرت اند از آفریدگاری که یکبست و او را اول و

آخر نیست و مانند و همتا نیست و ملك او را زوال نیست ، قادرست که او را عجز نیست و پادشاهیست که او را عزل نیست ، زنده ایست که او را مرگ نیست ، از او نصرت خواهم و بدین لشکر که صفت کرده شد با تو بکوشم ، و چون خبر فتح با رسطاطاليس رسید نامه ای دیگر نوشت و در آن یاد کرد : « یا اسکندر این نصرت و ظفر که بافتی از خویشتن مبین بلکه از تأیید الهی بین و شکر باری جل و عز بگویی و بگویی که سپاس و منت بر حقیقت تراست ، ترا شناسم و حاجت بتو رفع کنم و اجابت از تو چشم دارم ای که اولیت را ابتدا نیست و ملك ترا زوال نیست ، خلق آفریدی و از نیست هست کردی ، ای قوی که هرگز ضعیف نگردی ، ای قادری که هرگز عاجز نشوی ، ای حکیمی که جهل را نزدیک تو راه نیست ، ای عطا بخشی که هرگز بخیلی نکنی ، ترا تجربت (۱) و کیفیت نبی و خاطر خلق از دانستن و دریافتن بزرگی و عظمت تو عاجز و ما از گزارد (۲) شکر مواهب و منایح تو قاصر .

الرّوم والقبطیه والحبشیه

لغت ایشان سریانیست که بیشتر ایشان ترسانند و سریانی بتمازی نزدیکست و نام ایزد تعالی بلغت ایشان اینست : لاها ، رب ، اقدشا یعنی الله و رب و قدوس اما بلغت عبری که جهودان دارند نام ایزد تعالی بدین لفظها یاد کنند : ایلوهیم آذونای اهیا شداهیا و اول توریة اینست : برشیت بار ایلوهیم ، وشک نیست که بصانع مقررند هر چند که در مقالات جهودان و ترسایان اختلافهاست چنانکه بجایگاه خویش گفته آید ان شاء الله تعالی .

التّرك

ترکان ایزد تعالی را تنگری خوانند و بیر تنگری یعنی یکی خدای و گوگ تنگری یعنی خدای آسمان و نیز شنودم که الّغ بایات خوانند یعنی بزرگترین همه بزرگان .

الهند

مقدسی گوید که هندوان ایزد تعالی را سرشتیا و ایت مهادیو خوانند و ابو ریحان منجم در کتاب خویش که آنرا آراء الہند نام کرده است و طریقت و مذاہب ہندوان در ہمہ معانی بیاورد و در باب دوم از این کتاب در توحید یاد کرده است کہ حکایت کردم گفت کتابی است ہندوان را کہ آنرا با تَنْجَل خوانند بر طریق سؤال و جواب در او سخن رانده بدین گونه :

سؤال : کدامست آن معبود کہ همگان بتوفیق او راہ یابند بعبادت او ؟

جواب : آنکہ ہمہ امید ہا بدوست و ہمہ بیمہا ازوست ، دور است از وہم و فکرت ، بریست از اضداد و اشکال .

سؤال : بیرون از این صفتها کہ یاد کردی هیچ صفت دیگر هست اورا ؟

جواب : بزرگی بحقیقت و قدرت تمام او راست و هیچ مکان و زمان از او خالی نیست و بر او محیط نیست و هیچ نادانی بر او متوجہ نیست .

سؤال : آن معبود متکلم هست یا نہ ؟

جواب : لم یزل متکلم بوده است و هست و باشد و او بود کہ با ابراہیم سخن گفت و السلام .

سؤال : ا اگر سخن گفتن معبود بعلم باشد و سخن گفتن علما بعلم پس چه فرق بود میان سخن او و سخن دیگر علما ؟

جواب : سخن گفتن علما اگر چه بعلم باشد محدث باشد از آنچه باول ندانستند پس بیاموختند تا نگفتند ، باز ایزد تعالی متکلم ازلی است و جہل را بدو راہ نیست پس میان این دو نوع کلام تفاوت بزرگ بود و فرق بسیار .

و نام کتب ہند کہ در توحید کرده است ابو ریحان در این کتاب آورده است ،

گیتا ، بہارت ، باسدیو ، سانک ، ارجن ،

در این پنج کتاب سخن ہمہ بر این جملہ رانده اند کہ یاد کردیم و بعضی از

هندوان نام ایزد تعالی اسفر گفته اند و معنیش آن است که او بی نیاز است و جواد.

الزّوج

با آنکه زنگیان در میان آدمیان چون سباع اند و جز بنشاط و شادی کردن بهیچ چیز راه نبردند هم بصانع مقرر بودند و نام ایزد تعالی بلفت ایشان فلکوی حلوی است غرض از یاد کردن این نعتها آن بود تا مقرر گردد که با (۱) خلافی که میان خلق بوده است و هست بیشتر از خلق بصانع مقرر بودند و بلفت خویش حق تعالی را بنامی مخصوص یاد کرده اند و بوقت شدتها دست بدان نام زده اند و اما این بزرگترین دلیلی است بر هستی صانع و این باب را چنانکه گفتیم بپایان رسانیده ایم بعون الله و منه .

باب دوم

در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته اند

و از

مذاهب العرب

ابتدا کنیم. ابو عیسی وراق در کتاب خویش آورده است که گروهی از عرب بصانع و قیامت مقرر بوده اند ولیکن برسولان صلوات الله علیهم نگر ویدند و بشعر (۱):
زهر بن ابی سلمی احتجاج کرده است:

يُوْخِرُ وَيُوضَعُ فِي كِتَابٍ فَيَدْخُرُ (۲) لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۳) أَوْ يُعْجَلُ فَيُنْقِمُ

و بعضی از ایشان بتان پرستیدند و جزبت را صانع ندانستند و بعضی آن بتان را در خانه کعبه داشتند و هر یکی را نامی نهاده اند و خدای تعالی نام بعضی از بتان در قرآن مجید یاد فرمود قوله تعالی: وَلَا تَدْرِنَ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَلَا يَعُوقَ وَنَسْرًا و جای دیگر فرمود: أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَىٰ، و چون ایزد تعالی نام بعضی از این بتان یاد کرده است ما نام بتان هر گروهی آنچه مشهور بوده است یاد کنیم تا خواننده را معلوم گردد: سُوع بنی هذیل را بوده است، وُد بنی کلب را بوده است، یَغُوث همدان را بوده است، نَسْر بنی کلاع را بوده است بزمین حمیر، یَعُوق مذحج و یمن را بوده است و حدّ اودومه الجندل، لات تقیف را بوده است بزمین طایف، عَزَّى قریش و کمنانه را بوده است، مَنَاة اوس و خزرج و غنشان را بوده است،

(۱) در چایی، پسر (۲) در چایی، بوخر (۳) در چایی، لیوم حساب

هیل در کعبه نهادندی، سعد ملکان کنانه را بود و بزرگترین بتان بود، اساف و نایله هر دو بصفا و مروه نهاده بودندی، سعد ملکان کنانه را بود و بیرون این بتان سخت بسیار بودند و بهر گروهی مخصوص چنانکه یاد کردیم و بعضی از عرب مذهب تعطیل داشتند و دهری بودند چنانکه ایزد تعالی در قرآن از قول ایشان حکایت کرد، قوله تعالی: وَمَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ و شاعر ایشان گفت در انکار حشر و روز قیامت:

أَيُّخَيْرُ نَا الرَّسُولُ بَانَ سَنَحِيَا وَ كَيْفَ حَيوةٌ أَصْدَا (۱) وَ هَامِ

و بعضی از ایشان فریشتگان را می پرستیدند و گفتندی ایشان دختران ایزد تعالی اند قوله تعالی: عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، و ایزد تعالی از قول ایشان حکایت کرد: وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ، و بعضی بقیامت مقر بوده اند چنانکه شاعر ایشان گفت:

أَبْنَى زَوْدِنِي إِذَا فَارَقْتَنِي فِي الْقَبْرِ رَاحِلَةً بِرَحْلِ قَاتِرٍ
لِلْبَعَثِ أَرْكَبَهَا إِذَا قِيلَ اظْمِنُوا مُتَوْتِقِينَ مَعًا لِحَشْرِ الْحَاشِرِ

و بعضی از ایشان بر دین مسلمانی بوده اند و در اخبار می آید که مردی که نام او تبع بن کلمی کرب الحیمیری خوانده اند پیش از پیغامبر علیه السلام بدو گرویدند و شعری گفت در این معنی و آن شعر اینست:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدٍ أَنَّهُ رَسُولٌ [مِنَ] اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ (۲)
فَلَوْ مَدَّ عُمُرِي إِلَى عُمُرِهِ لَكُنْتُ وَزِيرًا لَهُ وَ ابْنَ عَمِّ

و از جمله ابن قوم قس بن ساعدة الایادی بوده است حکیم عرب، پیغمبر علیه السلام گفت من او را یاد دارم و ببازار عکاظ دیدم بر شتری سرخ و خلق را پند می داد و آن قصه دراز است و پیغامبر علیه السلام او را بستود. أَبُو قَيْسٍ صَرْمَةَ بْنِ أَنَسٍ

از بنی النجار بود از بت پرستیدن بیزار شد و خانه خویش را مسجدی ساخت و گفت من خدای ابراهیم را پرستم ، چون پیغامبر علیه السلام بیرون آمد بدو بگروید و در اسلام درجه بلند یافت رضی الله عنه . خالد بن سنان از بنی عبس بن غیث (۱) بود و پیش از پیغامبر علیه السلام بدین اسلام بگروید و پیغامبر علیه السلام هنوز از مادر نزاده بود که بدو بگروید و کشته شد و دخترش پیغامبر علیه السلام را بدید و بدو بگروید . اُمیة (۲) بن ابی الصلت الثقفی از بت پرستی بیزار شد و گفت پیغامبری بیرون خواهد آمد و وقت بیرون آمدن او نزد بکست و سحبان پنداشت که آن پیغامبر او باشد چون رسول ما صلی الله علیه و سلم بیرون آمد [و] دعوی نبوت وی ظاهر گشت اورا حسد آمد نگر و بدوی دین مرد و اشعار او پیش پیغامبر علیه السلام بخواندند فرمود : هَذَا الرَّجُلُ آمَنَ لِسَانُهُ وَكَفَرَ قَلْبُهُ . [زید بن] عمرو بن نفیل (۳) و عامر بن الظرب العدوانی الحکیم و عمرو بن یزید الکلبی هر سه در آرزوی آن بودند که مدت عمر ایشان چندان کشیدی که پیغامبر علیه السلام را دریافتندی و بدو ایمان آورده بودند لیکن هر سه گذشته شدند و بعضی از عرب کاهنان بودند چون سَطِیح و شَقِی و اخبار ایشان معروف است و بعضی جهود بودند چنانکه اهل خیبر و بعضی ترسا بودند چنانکه بنی غَسَّان و بنی تغلب و بعضی مغان بودند چنانکه بنی تمیم و بنی عبس و چون از یاد کرد این مذاهب فارغ شدیم مذاهب فلاسفه را شرح دهیم ان شاء الله عزّ و جل

مذاهب الفلاسفه

ارسطاطالیس از معلم خویش افلاطون چنان روایت کرد که شاگرد سقراط حکیم بوده است و سقراط چنین گفت که مذهب متقدمان و امامان فلاسفه که حکیمان روزگار بودند چون اغاذیمون و هرْمِس و فِیثَقُوس و جز ایشان چنان بودند که گفتند که حق تعالی یکی [است] ، ازلیست ، تمامست ، ناقص نیست ، سبب

(۱) در چابی ، بعث (۲) در چابی ؛ نابتة بن ابی صلت (۳) در چابی ؛ عمر بن نفیل

الاسبابست، و علة العلل اوست، خیر محض است، فاعل موجودات حقیقی است، مفید کلمت، مرگب نیست، مصور نیست، موضوع نیست و او را ضد و کفو نیست و از همگنان بی نیاز است، و بر هر آدمی واجب داشتندی یاد کردن ایزد تعالی بغایت تبجیل و تعظیم، و طهارت بآب روا دیدندی بوقت حاجت چون از او ضرری بمردم نرسیدی و کسب و کار بر تندرستان فریضه داشتندی و هر که در وی فساد عادت (۱) دیدندی او را عقوبت کردندی و کشاورزی بر اهل آن واجب داشتندی و حرمت تمام ایشان را بجای آوردندی و آموختن علم و حکمت از فرایض داشتندی و هیچ جانور را نکشتندی الا آنرا که خلق را از او مخاطره و رنج بودی و سلاطین را بزرگ داشتندی و عشر و خمس بدادندی و مذهب ایشان در ارواح [آن] که روح کلمت و روح جزو و روح جزو است که در تن آدمی آید تا مهذب گردد پس بیرون رود و بکل خویش باز شود و آن که نامهذب بیرون شود در انیر بماند و بکل باز نتواند رسیدن.

مذهب جهودان

جهودان متفقند بر آن که صانع یکی است اما گروهی مشبه اند و تشبیه بگویند و گروهی تشبیه نگویند و بنبوت موسی و هارون و پیغامبرانی که پیش از ایشان بود علیهم السلام بگردند و پیغامبرانی که بر ملت موسی و هارون آمدند بگردند چون یوشع و مانند او، و عیسی و محمد مصطفی علیهما السلام [را] منکر اند و بتوریة و زبور و نوزده کتاب خدای جلّ جلاله بگردند.

السامریة

ایشان جز بتوریة و سه پیغامبران نگروند: موسی و هارون و یوشع بن نون علیهم السلام.

العنانية

مردی بوده است از آل داود علیه السلام او را عنانی زاهد گفتندی و بعضی او را

اعانی گفتندی و گروهی از جهودان را بدو باز خوانند.

الرّاعیه

این گروه منسوب اند بیکی از ایشان که از میان ایشان بیرون آمد و دعوئیهای عظیم کرد.

رأس الجالوت، این نام رئیس جهودان باشد و باندکی نسبت که بفرزندان داود علیه السلام داشته باشد و علامت او بنزدیک ایشان آن باشد که دراز دست باشد چنانکه سر انگشت دست از سر زانوی بگذرد چون دست دراز کند. **جبر**، نام دانشمندان ایشان باشد.

راهب، صومعه دار بود و جمع ایشان آخبار و رُهبان. و قسیمس هم رهبان باشد و خدای تعالی فرمود: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ، الْآیة**

توریه الثمانین، آن توریه است که ملکی از ملکان جهودان هشتاد تن را از احبار و رهبان کرد کرد و از ایشان در خواست تا توریه را ترجمه کردند و هر یک را بدین کار جای جدا گانه بساخت. چون آن ترجمه تمام شد هر هشتاد با یکدیگر راست آمد و هیچ تفاوت نبود، آنرا توریه الثمانین نام کردند و بزرگ دارند و سو کنند عظیم بدان خورند،

مذهب ترسایان

ایشان صانع را جوهر گویند و سه آقانیم است و آن سه آقانیم را بدین تفصیل گویند ابا، ابرا، روحاقدسا، و سه گروه اند، یعقوبی، نسطوری، ملکائی،

الیعقوبیه

ایشان منسوبند بمردی که او را یعقوب نام بود و شارح مذهب او مردی از

اسقفان نام او متی بن التمیم الیعقوبی و مذهب ایشان آنست که گویند صانع قدیمست
از يك روى و محدث است از يك روى، در صفت لاهوت است یعنی خدای و صفت ناسوت
یعنی آدمی تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

النسطوریه

ایشان منسوبند بمردی که او را نسطورِس نام بود، گویند پسر از پدر بوجود
آمد نه بر سبیل تناسل و توالد، بر سبیل نور از آفتاب چنانکه هر گز آفتاب بی نور
نباشد. و بعضی گویند مسیح بنده ای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی
و قوت او پس او [هم] اله و هم آدمی است، هم ماسح و هم ممسوح و از این روى
مسیح خوانند.

الملکائیه

ایشان منسوب اند بملکا و بیشتر ترسایان بر مذهب ملکائی اند و گویند مسیح
يك جوهر بست پاك و در گوش مریم شد و از پهلوی راست او بیرون آمد و با او هیچ
ممازجت نکرد. و گویند روح در مریم چنان رفت که آب رود در ناودان و هر که
خوبش را از طعامهای دنیا صافی گرداند خدای را جل جلاله بیند.
هیکل، عبادتگاه ایشان [را] خوانند و در او صورت پیغامبران نکاشته باشند
و صورت عیسی علیه السلام.

ترتیب ایشان در دین و حرب، محتشم ترین ایشان بطریق باشند و ایشان
را همیشه چهار بطریق باشد که یکی بقسطنطنیّه نشینند و دوّم برومیّه و سه ام باسکندر به
و چهارم بانطا کیّه، این چهار جای را کراسی خوانند جمع کرسی و جاثلیق کم از
بطریق باشد و مقام در مسامانی بودش در دار الخلافه بغداد و او زیر دست بطریق
انطا کیّه بود و مطران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او بهر
کشوری اسقف باشد و شماس شاگرد قیس باشد.

و قیصر را عظیم الروم و طاغیة الروم و کلب الروم خوانند و باید که او را دوازده بطریق بود یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هر یکی ده هزار مرد و پیوسته از ایشان شش تن پیش قیصر باشند و شش در مملکت میگردند، طرُنکار از دست بطریق باشد و او را فسطیاریز گویند و هزار مرد فرمان بردارش باشد، و قومس کم از او باشد و او را دویست فرمان بردار و عسَطرَیج کم از او باشد و او را چهل مرد در فرمان و زأوج کم از او باشد و او را ده مرد فرمان بردار باشد.

مذهب مغان

در اخبار می آید که پیغامبر علیه السلام فرمود: سَنَوَانِي الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ غَيْرَ نَاكِحِي نِسَائِهِمْ وَلَا آكِلِي ذَبَائِحِهِمْ، در مغان همه سنتهای اهل کتاب نگاه دارید الا دو چیز یکی آنکه از ایشان زن میخواهید و دیگر از کشته ایشان نخورید، و مذهب ایشان آنست که گویند همه خیرها (۱) از خداست و همه شرها از شیطانست و ایزد تعالی را یزدان خوانند و شیطان را اهرمن و گویند یزدان قدیمست و اهرمن محدث و ابتدای مردم از گیومرث گویند و گویند صانع چون بینا بود در آن بینائی خویش تفکر کرد از تفکر او اهرمن پدید آمد، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و آتش را عزیز و بزرگ دارند و او را خدمت کنند و آب را نیازارند (۲) یعنی بهیچ چیز پلید نکنند و جز بخوردن بکار نبرند و شادی کردن و می خوردن بطاعت دارند و هر روز سه بار آفتاب را سجده کنند بر آن روی که آفتاب باشد و بوقت طعام خوردن سخن نگویند و زمزمه بوقت طعام خوردن واجب دارند و از مردگان احترام کنند و خویشان را نکاح روا دارند چون مادر و خواهر و دختر و لوطی را سنگسار کنند و مردگان را بگور نهند بلکه بهوا دهند در دخمه و آتش

(۱) درجایی: چیزها (۲) ظاهراً: نیالیند.

پرست را هر بد خوانند .

مذهب زردشت

مغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است و سه کتاب آورد که آنرا زند و پازند و اویستا خوانند و در آن کتابها الفاظیست نا مفهوم لیکن گروهی از ایشان آنرا تفسیر و تأویل نهاده اند .

مذهب مزدك

مردی بیرون آمد بروزگار قباد فیروزان (۱) از شهر نسا او را مزدك نام، و دعوی پیغامبری کرد و طریقه‌های زردشت را بعضی بگردانید و اموال و فروج بر خلق مباح کرد و خلقی بدو بگرویدند و مذهب او آن بود که این مال و نعمت در اصل همه خلق را بوده است و اکنون همچنانست تا نوشروان با او مناظره کرد و او را بحجت مالید و بکشت .

مذهب مانی

این مردی بود استاد در صناعت صورتگری و بروزگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صناعت قلم و صورتگری بود، گویند برپاره حریر سپید خطی فرو کشید چنانکه آن يك تار حریر بیرون کشیدند و آن خط نا پدید گشت و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنك مانی خواندند و در خزاین غزنین هست و طریق او همان طریق زردشت بوده است و مذهب ثنوی داشت چنانکه پیش از این یاد کردیم .

مذهب ثنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دو است یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنائی

(۱) درجایی : قباد بن فیروزان

و طاعت و خیر بصانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شر، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشر از مال خویش دادن واجب دانند و يك ساله جامه دارند و يك روزه قوت باقی بر خویشان حرام دانند و هفت يك از عمر خویش روزه دارند و چهار نماز کنند و برسات آدم علیه السلام گروند و برسات شیث، پس برسات مردی که او را بدوه نام بود بهندوستان و رسالت زردشت پیارس بود و مانی را خاتم النبیین گویند و بدو اعجاب عظیم دارند و مرصایان را همین مذهب بوده است.

حکایت، بروز کار مأمون چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذهبها را مناظره کردند تا مردی بیامد متکلم که این مذهب ثنوی داشت و بر این مذهب مناظره میکرد. مأمون بفرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او، آن مرد چون درسخن آمد گفت عاملی بینم بر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد، هر آینه هر يك را از این اضداد باید که صانع دیگر باشد چه خرد واجب نکند که يك صانع نیکی کند و همو بدی کند و مانند این حجتها گفتن گرفت. از اهل مجلس بانك برخاست یا امیر المؤمنین با چنین کس مناظره جز با شمشیر نباید کرد. پس مأمون يك زمان خاموش بود، آنگاه از او پرسید که مذهب چیست. جواب داد که مذهب آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر و هر یکی را فعل و صنع او پیداست، آنکه خیر کند شر نکند و آنکه شر کند خیر نکند. مأمون گفت هر دو بافعال خود قادرند یا عاجز؟ جواب داد که هر دو بافعال خویش قادرند، و صانع هرگز عاجز نباشد. مأمون گفت هیچ عاجزی بدیشان راه یابد؟ گفت نه و چگونه معبود عاجز بود. مأمون گفت الله اکبر صانع خیر خواهد که همه باو باشد و صانع شر نباشد یا صانع شر خواهد که صانع خیر نباشد بخواست و مراد ایشان باشد یا نی؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست. مأمون گفت پس عجز هر یکی از این دو ظاهر گشت و عاجزی خدا برا نشاید. آن ثنوی متحیر ماند، آنگاه فرمود تا او را کشتند. و همگنان بر مأمون ثنا گفتند.

مذهب بت پرستان

هر چند پیش از این حدیث بت پرستان گفته آمده است و بعضی از نامهای بتان که میان عرب مشهور بودند یاد کرده شد خواستیم که در مقالات ایشان بابی مفرد ثابت کنیم از آنچه گروهی نیستند احمق تر از آن گروه که بدست خویش چیزی تراشند و صورت کنند آنگاه آنرا بخدای گیرند و بپرستند و نیز طبقات ایشان سخت بسیارند از هندوان و عرب و غیر ایشان و ابتدای بت پرستیدن را سبب گویند که هوشنگ بود که دختری داشت و بر صورت آن دختر خویش عاشق بود و آن دختر بمرد بفرمود تا صورت او را در هیکل نگاشتمند و هر روز بیدار آن رفتی تا او را حاجت آمد بسفری رفتن و از آن صورت صبر نتوانست کردن، بفرمود تا بتی کردند بصورت آن دختر هر کجا رفتی با خویشتن بردی. پس چون روزگاری بر آن بگذشت او در گذشت این کار بت پرستیدن در جهان پیدا آمد و هندوان گویند این صورتها که در بهارها و هیکلها کرده اند از جهت تقرّب کردنست بفریشتگان و ستارگان که بدان صورتها کرده اند و تعبّد می کنند و بقول ایشان خانه مگه بزحل منسوبست و نوبهار بلخ بقمر و همچنین هفت هیکل را نام برند منسوب بهفت ستاره و بت پرست را گویند آنکه بخدمت بتان مشغول باشد و بت پرست بر روزگار پیشین در عرب بود امروز بحمدالله جز دین اسلام چیزی دیگر نیست و پیغامبر علیه السلام گفت: لَا تَجْمَعُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ دِينَان. لاجرم عرب از همه نجاستها پاک گشته اند ببرکت قرابتی و همزبانی پیغامبر علیه السلام اما بهندوستان بت پرستان بیشتر اند و مذهب و فرقت ایشان اینجا یاد کنیم.

مذاهب هندوان

هیچ گروه را آن دها و زیرکی نیست از مخالفان که هندوان راست زیرا که علوم طبّ و نجوم و حساب و انواع ادویّه و زهر و یازهر و علم نجوم و معرفت طوابع و احکام از هندوستان بخراسان رسیده است و عراق و دیگر مواضع، و علم فهم و فراست ایشان را مخصوص است و بدان درجه که دشمن را بوهم می افکنند و هلاک

می‌کنند و حکایتها و اخبارها خوانده ام لیکن در ایراد آن فایده نیست خاصه این کتاب را. حال زیرکی و دانش ایشان بر این جملت است و ابله‌ی ایشان در کار دین و شریعت بدان اندازه است که گروهی بت پرستند و از بهر بت خویشتمن را بکشند و در آتش اندازند و بنبوت آدم علیه السلام مقرّند و بعضی بنبوت ابراهیم علیه السلام و بعضی صانع را منکرند و دهری مذهب اند و بعضی ستارگان پرستند و بعضی آنچه به چشم ایشان خوب نماید آنرا تعبد کنند و بعضی مذهب تناسخ دارند و گویند جان از تن بتنی دیگر شود و بوزید حکیم گفت بت [را] بز فان ایشان نام قاقلیط است و گوشت را حرام دارند بر خویشتمن خاصه گوشت گاو و بیشتر ایشان می‌نخورند و حرام دارند بر خویشتمن و آنچه خورند نباتی باشد نه حیوانی و در امانت و راستی دستی عظیم دارند و برهمین زاهد ایشان باشد.

مذهب تناسخ

این گروه گویند این جانها یکی است و تناسخ به چهار گونه است، نسخ و مسخ و فسخ و رسخ. هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن آدمی دیگر شود آنرا نسخ گویند و هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن جانوران شود آنرا مسخ گویند و هر جان که از تن آدمی بیرون شود و در حشرات زمین و گزندگان شود آنرا فسخ گویند و آنچه در درختان و نباتها شود آنرا رسخ گویند و در جمله، عالم را نامتناهی گویند و عقوبت ارواح را بقدر گناه گویند که باشد. اگر مردی ستمکار بود که بمیرد گویند جان او در تن ستوری شود یا در موشی یا در ددی و اگر نیکو سیرت بود جان او در تن مرد پارسا یا ملکی شود و زشت ترین همه مذهبها اینست.

مذهب صابیان

بعضی از فلاسفه از شهر یونان که ایشان را صابیون خوانده اند ایشان این مذهب داشته اند و صابیی در لغت آن بود که از کیشی بکیشی در شود، لیکن این طبقه

را صابی خوانده اند و سرور ایشان ادانی و آغاذیمون و هرْمِس و سولْن که جدّ افلاطون بوده است از سوی مادر، هم بر این جمله بر آورده است ابو الحسن نُویزری در کتاب اختصارات، و هر روز سه بار نماز کرده اند: نماز بامداد و پیشین و شبانگاه، و کوا کب ثابته را نماز تطوّع کنند هر روزی آن ستاره را که آن روز را بدو باز خوانند چنانکه شنبه زحل راست کما کانوا، و روزه ایشان هر سالی سی روز است تمام لیکن پراکنده. از اوّل ماه آذار هشت روز پیوسته، هفت روز و شش روز دیگر پراکنده و در ایّام روزه گوشت نخورند و هر ماه چهار قربان کنند بنام ستارگان از خروس و خون آن خروس در گور کنند و پر و استخوانش بسوزند، گوشت شتر و درّاج و کبوتر نخورند و ماهی نخورند و عقوبت بر کناه ارواح روا بینند چنانکه پیش از این از آن مذهب فلاسفه یاد کردیم.

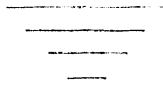
مذهب قرامطه و زنادقه

در همه رزگاز مردمانی بوده اند که از کاهلی بی دینی اختیار کرده اند و همه را منکر بوده اند و قرامطه و زنادقه و اباحتیانرا در نفی صانع کلمه یکی است لعنهم الله، و قرامطه را بمردی باز خوانند که او را احمد بن قَرمَط خواندندی و زنادقه را به زندک و او مردی بود از فارس که چون نام معرّب کردند بجای کاف قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود زندق خوانند، و همچنین خرّم دینان آن گروه اند که تن آسانی و خرّمی اختیار کرده اند و از هر مذهبی آن گرفته اند که ایشانرا خوشتر آید و اباحتیان را مقاتل همین است جز آنکه اباحتیان بی حمیت تر از دیگر کفارند که که عیال خویش از یکدیگر باز ندارند و معطله همین طبقه اند که اندرین معانی به تعطیل و نفی گفتند.

السوفسطائیه

اصحاب منطق و فلاسفه در کتب خویش آورده اند که گروهی اند ایشانرا

سوقسطائی خوانند و مذهب ایشان آن است که هیچ چیز را که می بینیم اصلی نیست و آنچه در بیداری بینیم همانست که در خواب بینیم و باز چنان شنودم که این سخنی است که اصحاب منطق وضع کرده اند و هیچ کس بهیچ روزگار این مذهب نداشته است. و این بود مقالت آن قوم که پیش از اسلام بودند و مذهبهای مخالف داشته اند و اکنون بمذهب اسلام می آئیم و شرح آن دهیم.



باب سوم

در بیان آن خبر که پیغامبر گفت

امت من پس از من بهفتاد و سه فرقت شوند

و

وجه اسناد آن خبر و شرح و معنی آن هفتاد و سه فرقه بصورت بگوئیم

اخبرنا القاضی الامام ابو الفتح عبدالرحیم بن عبدالله قال اخبرنا الشیخ ابو الفضل
عبد الصمد محمد العاصی قال حدثنا ابو عبدالله الحسین بن محمد الکوفی بمکه حرسها الله
قال ابو الحسین الدینوری قال حدثنا هارون بن یزید عن موسی بن جعفر بن مصد الصادق
رضی الله عنهم عن ابیه عن جدّه عن الحسین بن علی رضوان الله علیهم عن علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر و قد نزلنا
علی غدیر یقال له غدیر خم اذ خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فامر ان ینادی
فی القوم الصلوة جامعة فاجتمع اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وسعد علی ربوة
من الارض واخذنی بیدی و قال ان الله تعالی خلق الخلق من اشجار شتی و خلقنی و
علیاً من شجرة واحدة و انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین اثمارها و اشیاعنا
اغصانها و اوراقها و من تعلق ببعض منها نجی (۱) و من خلف عنها تردی، ثم
قال الست اولی بکم و بالمؤمنین من انفسهم قالوا اللهم نعم قال اذا انا کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم و ال من الاء و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و ادر الحق، ثم قال اختلف قوم موسی بعده علی احدی و سبعین فرقة هلکت
منها سبعون فرقة و نجت واحدة منهم و هم ما قال الله فیهم: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٍ

يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ، فهم الفرقة الناجية ، واختلف قوم عيسى بعده على اثنتين و سبعين فرقة هلكت منها احدى و سبعون فرقة و نجت واحدة منهم و هم ما قال الله فيهم : وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رَأْفَةً وَ رَحْمَةً ، فهم الفرقة الناجية ، و ستختلف بعدى امتى على ثلاث و سبعين فرقه يهلك اثنان و سبعون و تنجو فرقة واحدة و هم ما قال الله تعالى فيهم : الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الْأُمِّيَّ ، الا انى تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً : كتاب الله جلّ ممدود من السماء و عترتى اى اهل بيتى و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ، فقام القوم كلهم بهتؤنى بما ذكر رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى قال عمر بن الخطّاب رضى الله عنه بنح بنح يا ابا الحسن اصبحت مولى كل مسلم و مسلمه .

اين خبر از رسول الله صلى الله عليه و سلم بچند طريق آمده است وليكن برين گونه مرا سماع بود كه باسناد آوردم و لفظ روايت كردم و از همه طريقها اين مستوفى تر و نيكوتر است و از بهر تبرك آن را بتازى روايت كردم اكنون تفسير او بشرح بيدارسى بگويم تا معلوم گردد : جعفر صادق رضى الله عنه باسناد از يدوان خود روايت كرد از امير المؤمنين على بن ابى طالب كرم الله و جهه كه او گفت ما در سفرى با رسول صلواة الله عليه بوديم و بمنزلى بر سر غديري فرو آمديم كه آن را غدير خم خواندندى ، پيغامبر صلواة الله عليه ناگاه بگرهگاه بيرون آمد و فرمود تا بانگ كردند الصلوة جامعه چنان عادت داشتى هرگاه كه خواستى تا ياران جمع شوند و وحى گرارد يا تدبيرى كند بانگ فرمودى كردن الصلوة جامعه ياران جمله شدند و پيغامبر صلواة الله عليه بر بالائى شد و كویند از جامه هاى شتر منبرى ساختند تا پيغامبر صلواة الله عليه بر آنجا ايستاد و دست من بگرفت پس گفت خدای تعالی خلق را بيافرید از درختان پراکنده و مرا و على را از يك درخت آفرید و من اصل درختم و على فرع آن درخت و حسن و حسين میوه آن درختند و شيعه ما شاخ و برگ آن درخت ، هر كه دست در شاخى زند از آن شاخها نجات يابد و هر كه تخلف كرد هلاك شد ، پس گفت نه من بشما و بهمه مسلمانان اوليترم از نفس ايشان بدیشان ، ياران

گفتند آری پس گفت هر که را من مولی ام علی نیز مولای آن کس است آنگاه دعا کرد و گفت یا رب دوستار باش آن کس را که بموالات او بگوید و دشمن باش کسی را که او را دشمن دارد، پس گفت قوم موسی صلوات الرحمن علیه پس از او هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه از ایشان هالکنند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شأن ایشان آیت فرستاد و گفت: و من قوم موسی امة یهدون الی الحق و به بعدلون، و قوم عیسی صلوات الرحمن علیه بعد از او هفتاد و دو فرقه [شدند هفتاد و یک فرقه] هلاک شدند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شأن ایشان آیت فرستاد: و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة و رحمة، و ائت من پس از من هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو هالکان باشند و یک فرقه از رستگان چنانکه ایزد تعالی در شأن و صفت ایشان آیت فرستاد: الذین یتبعون الرسول الامی، آنگاه گفت من میروم و دو چیز در میان شما میگذارم: [یکی] کتاب ایزد تعالی یعنی قرآن دوّم عترت و فرزندان و اهل بیت من، دست در این هر دو زنید که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنگاه که روز قیامت برآب کوثر هر دو بنزدیک من آیند، قوم همه برخاستند و مرا تهنیت کردند بدانچه پیغمبر صلوات الله علیه در باب من گفت و فرمود چنانکه عمر خطاب رضی الله عنه گفت بخ بخ خنک ترا یا ابا الحسن که امروز مولای مائی و مولای هر مؤمن و مؤمنه،

این بود شرح خبر که یاد کرده شد والله اعلم بالصواب، و ناچار شرح این هفتاد و سه فرقه اسلامی پیدا باید کرد تا برای العین دیده شود از آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم هرگز دروغ نگفت و قول او جز راست نباشد.

فصل

اصول مذهب فرق اسلامی هشت بیش نیست: مذهب سنت و جماعت، مذهب معتزله، مذهب شیعه، مذهب خوارج، مذهب مجبیره، مذهب مشبهه و کرامی، مذهب صوفیه، مذهب مرجئه.

اینست اصول ادیان و مذاهب ولیکن بفرق بسیار شوند چنانکه شرح آن بجایگام خویش گفته آید انشاء الله تعالی .

مذهب سنت و جماعت

بدو فرقه شوند: اصحاب حدیث پنج فرقه اند:

۱ - الدَّوْدِيَّة ، ۲ - الشَّافِعِيَّة (۱) ، ۳ - المَالِكِيَّة ، ۴ - الحَنْبَلِيَّة ،

۵ - العَشْرِيَّة ،

اصحاب الراي ، يك فرقه شوند: الحَنْفِيَّة ،

معتزله

هفت فرقه شوند: ۱ - الحَسَنِيَّة ، ۲ - الهَدَيْلِيَّة ، ۳ - النَّظَّامِيَّة ، ۴ - المَعْمَرِيَّة ،

۵ - البِشْرِيَّة ، ۶ - الجاحِظِيَّة (۲) ، ۷ - الكَعْبِيَّة ،

شيعه

پنج فرقه شوند: الفرقة الاولى پنج فرقه اند: ۱ - الأَبْتَرِيَّة (۳) ، ۲ -

الجَارُودِيَّة ، ۳ - النَحْشَبِيَّة ، ۴ - الذُّكَيْرِيَّة ، ۵ - الخَلْفِيَّة ،

الفرقة الثانية من الشيعة: ۱ - الكَيْسَانِيَّة ، ۲ - الكَرْبِيَّة ، ۳ - المُنْخَارِيَّة ،

۴ - الإِسْحَاقِيَّة ، ۵ - الحَرَبِيَّة ،

الفرقة الثالثة من الشيعة: الغالية نه فرقه شوند: ۱ - الكَامِلِيَّة ، ۲ - السَّبَائِيَّة ،

۳ - المَنْصُورِيَّة ، ۴ - الغُرَابِيَّة ، ۵ - البُرَيْغِيَّة (۴) ، ۶ - اليَعْقُوبِيَّة ، ۷ -

الاسْمَاعِيلِيَّة ، ۸ - الأَزْدَرِيَّة ،

(۱) درجایی ، الشفویه ، (۲) درجایی ، النصریه ، (۳) درجایی ، الاییریہ ، (۴) درجایی ، البرتمة

الفرقة الرابعة من الشيعة : دو فرقه شوند . ۱ - الصباجيه ، ۲ - الناصريه

الفرقة الخامسة من الشيعة : الإمامية الاثنى عشرية ، يك فرقه اند .

مذهب الخوارج

- پانزده فرقه اند : ۱ - الأزارقه ، ۲ - النجدات ، ۳ - المعجاده ، ۴ - البدعيه ، ۵ - الخازميّه (۱) ، ۶ - الثعالبيّه ، ۷ - الحروريّه ، ۸ - الصفريّه ، ۹ - الإباضيّه ، ۱۰ - الحفصيه ، ۱۱ - اليزيديّه ، ۱۲ - البيهسيّه (۲) ، ۱۳ - الشمرانيّه ، ۱۴ - الفضليه ، ۱۵ - الضحاكيّه .

مذاهب المجبره

- ایشان شش فرقه اند : ۱ - الجهميه ، ۲ - الأفطحيه ، ۳ - النجاريّه ، ۴ - الضراريّه (۳) ، ۵ - الصفاتيّه ، ۶ - النواصبه ،

مذاهب المشبهه

- ایشان ده فرقه اند : ۱ - الكلابيه ، ۲ - الكراميه ، ۳ - الهشاميه ، ۴ - الشيبانيه ، ۵ - المعتزله ، ۶ - الزراريّه (۴) ، ۷ - المقاتليه (۵) ، ۸ - المنهاليه (۶) ، ۹ - المبيضه (۷) ، ۱۰ - [النعمانيه] (۸) ،

مذاهب الصوفيه

- ۱ - النوريّه ، ۲ - الحلوليه (۹) ،

(۱) در چایی ، الخارميه (۲) در چایی ، التنشبه (۳) در چایی ، الصراديه ، (۴) در چایی :
الرازيه . (۵) در چایی ، المقابليه (۶) در چایی ، المنهاليه (۷) در چایی ، المبيضه
(۸) در چایی فرقه دمرا ندارد و ما بتقريب نعمانيه یعنی شيعايتها را بجای آن نوشتيم . (۹) در چایی ، الجلوليه

مذاهب المُرْجئه

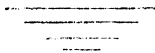
ایشان شش فرقه اند : ۱ - الرِّزَّامِيَّة ، ۲ - النِّعِلَانِيَّة (۱) ، ۳ - التُّومِنِيَّة ،

۴ - الصَّالِحِيَّة ، ۵ - الشَّمْرِيَّة (۲) ، ۶ - الجَهْمِيَّة (۳) ،

جمله این مقالات برای تفصیل هفتاد و سه فرقه اند و درست کشت آنچه پیغامبر

صلوات الله عليه و سلم گفت و چون اصل این هفتاد و سه پدید آوردیم اکنون در طریق

هر يك باستقضا سخن گوئیم .



باب چهارم

در بیان این مذهبهای اسلامی

و

پیدا کردن مقاتلت هریکی و شرح احوال ایشان باستقصا

و بتوفیق ایزد تعالی سخن گوئیم در ادیان و مذاهب هم بر این ترتیب که یاد کردیم تا هفتاد و سه را بشرح تمام مستغرق گردانیم و امید داریم که ما از آن گروه رستگاران باشیم نه از جمله هالکان بفضل الله تعالی .

مذاهب السنّة والجماعة

گوئیم که واسطه اهل اسلام اصحاب سنّت و جماعت اند هر چند هیچ گروه نیابی از اهل اسلام که مذهبی دارد و او را پیروی نکوید مذهب سنّت و جماعت اینست که من دارم اما قاعده این مذهب بر آنست که ایزد تعالی [را] بهمه صفات او قدیم گویند و قرآن را غیر مخلوق و بهشت و دوزخ را آفریده گویند را کنون هست و دیدار خدای تعالی مر اهل بهشت را بچشم سر حقیقت گویند و عذاب کور و سؤال منکر و نکیر را حق گویند و بندگان را بگناه کبیره کافر نگویند هر چند توبه نا کرده میرند ایشان را در دوزخ بقدر گناه عقوبت کنند آنگاه بشفاعت پیغامبر صلوٰة الله علیه ببهشت رسند و معراج پیغامبر صلوٰة الله علیه تا بقاب قوسین گویند و دیدار او ملکوت آسمان را حق بینند و قضا و قدر و نیکی و بدی بارادت او بینند لکن فعل بنده با آن باستحقاق ثواب و عقاب باطل نگردد و گویند نیکی و بدی بارادت ایزد تعالی است و بنده را در فعل اختیار و ایزد تعالی بر وفق اختیار هریکی چنانکه بعلم قدیم می دانست حاله العقل خالق آن فعل (؟) و اینست معنی آنکه القدر خیره و شره من الله و توفیق و خذلان

بندگان در ازل گویند چنانکه ارادت بود و بدست بندگان جز طاعت و جهد چیزی نیست آن کس را که میخزول است از ازل بخذلان او قلم رفته است و آن کس که مقبول است قلم بقبول او در ازل رفته است و اینست قول ایزد تعالی: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ و قول رسول صلواہ اللہ علیہ کہ: اَلْسَعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ اُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ اُمِّهِ، و بلوح و قلم و بعرش و کرسی چنانکه ایزد تعالی گفته است مقررند و گویند قلم بهر چه بود رفته است و در آن هیچ کمال و نقصان نخواهد بود و قضا دواست یکی مبرم و یکی معلق، و نماز بجماعت حق بینند و در اوصاف ایزد تعالی از تشبیه و تعطیل دور باشند و در اصحاب پیغامبر وقیعت نکنند و خلافت رسول اللہ مر ابو بکر صدیق را رضی اللہ عنہ گویند و او را بر اصحاب فرق نهند و پس از او عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ و پس از او عثمان بن عفان را رضی اللہ عنہ و پس از او علی بن ابیطالب را کرم اللہ وجہہ و مهر ایشان در دل یکسان دارند. اینست اصول مذهب سنت و جماعت.

اصحاب حدیث

و ایشان پنج فرقه اند:

۱ - الدَّوْدِيَّةُ : اصحاب داود بن علی الاصفهانی و ایشان را اصحاب

طَواہر گویند از آنچه بظاهر اخبار و آیات کار کنند و قیاس را منکر باشند،

۲ - الشَّافِعِيَّةُ^(۱) : اصحاب امام عبد اللہ بن محمد بن ادریس الشافعی

المطَّلِبي رضی اللہ عنہ باشند و مذهب او در اصول دین و توحید همین است کہ یاد کرده آمد و اختلافی کہ هست میان وی و اصحاب رأی در فروع است الا در يك چیز و آن حدیث ایمان است کہ درستی ایمان را بمنذهب او سه شرطست: الاقرار باللسان

والتصديق بالجنان و العمل بالاركان و چون چنین باشد بیفزاید بطاعت و بکاهد بمعصیت و بصحت اجتهاد و قیاس نکوید؛

۳ - المَالِکِیَّة: اصحاب مالک بن آنس بن مالک باشند و [او] امام عراق

بود و صاحب کتاب موطأ، مغاربه و حدود یمن بیشتر مذهب او دارند و تعلق بحديث پیغامبر صلوات الله علیه کنند و گوشت خر اهلی خورند و لواطه با عیال حلال دارند،

۴ - الحَنْبَلِیَّة: اصحاب امام احمد حنبل اند و بعضی از ایشان مشبهیند و

او پیر بود که شافعی در رسید او خدمت شافعی کرد و عنان اسب شافعی گرفته بود و میگفت، اِقْتَدُوا هَذَا الشَّابَّ الْمُهْتَدِيَّ،

الاشعریة

اصحاب علی بن اسماعیل الأشعری اند و او از فرزندان ابو موسی الاشعری

بود و گروهی از او بجهت فرق بگویند (؟)

اصحاب الرأی

اصحاب امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن المرزبان الکوفی الفارسی

رضی الله عنه و او مسائل فقه استنباط کرد و کتب فقه تصنیف کرد و او را شاگردان

خواستند چون ابو یوسف القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی و زُفَر و بومطیع

بلخی رحمهم الله، و ایمان بمذهب او اقرار است بزبان و تصدیق بدل و کاستی و

فزونى (۲) در ایمان روا ندارند و قیاس و اجتهاد و استحسان روا بینند، و فقهای

خراسان که از اصحاب ابو حنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند اما بعضی

از فقهای عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع مذهب او.

المعتزله

قاعدهٔ مذهب ایشان بر آنست که ایزد تعالی را قدیم گویند بذات خویش نه بصفات و فرق نهند میان صفات ذات و صفات فعل و گویند صفات ذات چون علم است و قدرت که نتوان گفت که وقتی عالم بود و وقتی نبود و وقتی قادر بود و وقتی نبود، این صفت ذاتست، این اوصاف را و هر آنچه مانند اینست قدیم گویند و صفات فعل را چون آفریدن و سخن گفتن و مانند این گویند قدیم نیست محدث است از بهر آنکه شاید گفت که با موسی سخن گفت و با فرعون نگفت و وقتی گفت و وقتی نگفت و بدین سبب قرآن را مخلوق گویند و دیدار حق تعالی را منکرند و گویند ایزد تعالی نه بر آن صفت است که او را بحواس در توان یافت و بچشم سر توان دید، لا تدرک الابصار و هو يدرك الابصار، و عذاب کور را منکرند و سؤال منکر و نکیر را گویند این سؤال کسی راست که او را حاجت باشد تا بداند که اعتقاد این کس چیست او خود عالم السر و الخفیات است او را بسؤال [حاجت] نیاید و بهشت و دوزخ گویند هنوز نیافریده آن روز آفرینند که گفتست: **يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ** و گویند ایزد تعالی معصیت قضا نکند و زنا و کفر و بهتان نیافریند بلکه این فعل بندگانش تا استحقاق عقوبت بفعل ایشان باشد و استطاعت قبل الفعل گویند و بنده را بکبیره گویند از حد ایمان بیرون آمد لیکن کافر نشد فاسق گشت و این را **درجة بين المنزلين** گویند، اگر توبه کنند باز مؤمن شود و اگر توبه ناکرده بمیرد در دوزخ جاودان بماند و هر که اهل بهشت است دوزخ نبیند و هر که در دوزخ باشد البتّه از آنجا بیرون نیاید بلکه تا ابد در دوزخ باشد و سعادت و شقاوت ازلی نگویند بلکه در افعال بنده بسته گویند و در باران پیغامبر صلوات الله علیه و قیعت نکنند اما گروهی از ایشان بتفضیل علی کرم الله وجهه بر دیگران بگویند و ایشان هفت فرقه اند:

۱ - الحسّنیّه: اصحاب حسن بصری؛

۲ - الهدیّیّه: اصحاب ابو الهدیّیل علاف؛

- ۳ - النَّظَامِيَّة: اصحاب نَظَام؛
- ۴ - المَعْمَرِيَّة: اصحاب مَعْمَر بن عَبَّاد^(۱) السَّلْمِي؛
- ۵ - البِشْرِيَّة^(۲): اصحاب بِشْر^(۳) بن المَعْتَمِر؛
- ۶ - الجَاحِظِيَّة: اصحاب عُمر بن بَحر الجَاحِظ؛
- ۷ - الكَعْبِيَّة^(۴): اصحاب ابو القاسم الكَعْبِي البَلْخِي.

مذهب الشيعة

بنای مذهب ایشان بر آنست که پس از پیغامبر صلوات الله عليه علی را کترم الله وجهه در امامت حق بینند پس فرزندان او را و دیگران را ظالم خوانند و باغی و امامت او بنص گویند و نص بدو گویند یکی نص جلی^(۵) آنکه پیغامبر صلوات الله عليه روز غدیر خم گفت: اذا انا كنت مولاه فعلى مولاه، و دیگر نص خفی^(۶) که پیغامبر گفت صلوات الله عليه: و افضلکم^(۷) علی و انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى، و او را بر همگنان تفضیل نهند و روزگار را از امام معصوم خالی بینند و بدوستان اهل بیت تولى کنند و از دشمنان ایشان تبری کنند و تقیه روا بینند و تقیه آن باشد که از بیم خلق بظاهر بخلاف مذهب خویش کاری کنند یا سخنی گویند، و بر موزه مسح روا بینند بلکه بر پشت پای مسح کنند بظاهر آیت: **وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ** و نکاح صیغه روا بینند و در نماز دست بر دست نهند بلکه فرو گذارند و سجده نماز بر خاک یا آنچه از خاک روید روا بینند و در هر نماز قنوت خوانند و در رکعت دوم پس از آنکه از قرآن خواندن فارغ شوند دست بردارند و بگویند **لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و ما فيهن و ما بينهن و هو السميع العليم و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين**

(۱) درجایی: عفا (۲) درجایی: النصريه (۳) درجایی: نصر بن المعمر (۴) درجایی: العمكبيه (۵) درجایی: علی (۶) درجایی: حتی (۷) درجایی: افضا کم

و در بانک نماز حیّ علی خیر العمل دوبار زیادت کنند و در جامه ابریشمین نماز روا نینند و لفظ آمین هر که در نماز بگوید از نماز بیرون آید و گویند این لفظ از قرآن نیست و غسل یوم الجمعة فریضه دانند و پس امام قرآن نخوانند و بیشتر مذهب ایشان در عبادت بابعثی از مذهب شافعی برابر است و بوقت قیام و رکوع دست بردارند و در هر خاستن رکعت دوّم نشستی حقیقت بنشینند و اجتهاد و قیاس روا نینند البتّه و در اصول مذهب ایشان بامعتزله برابرند در نفی رؤیت و تشبیه و خلق قرآن و حدوث صفات فعل و استطاعت الاّ در يك چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه نا کرده دنیا نقل کند او در دوزخ و عذاب مخلّد بماند ایشان گویند نماند بلکه شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد بفضل و رحمت خویش ، اینست اصول مذهب شیعت و ایشان پنج فرقه اند :

الف - زیدیه

یکی از ایشان اصحاب زید بن علی اند آن که خروج کرد بروزگار بنو امیّه و او را بگرفتند و بکشتند و پسرش یحیی بن زید بگریخت بخراسان و او را هم بگرفتند و بفرمان نصر بن سیّار بگوزگانان بکشتند و گور او بازغویه است و بنای مذهب ایشان آنست که پس از علی و حسن و حسین رضی الله عنهم هر علوی که معصوم باشد شاید که امامت طلب کند باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم و ایشان پنج فرقه اند :

۱ - الْمُغِیرِیّه : اصحاب کُثَیْرِ النَّوَاءِ^(۱) لقب او اَبَتَر^(۲) بود و نام الْمُغِیرَة بن سَعِید

۲ - الْجَارُودِیّه : اصحاب ابی زیاد ،

۳ - الدُّکَیْرِیّه : اصحاب دُکَیْر بن صَفْوَان ،

۴ - النّخَشیّه . اصحاب صُرْحَاب^(۳) الطَّبْرَی و وقت خروج سلاح ایشان از چوب بود ،

(۱) در جای : کبیره التولی (۲) در جای ائبر (۳) در جای صرخاب

۵ - الْحَلْفِيَّةُ اصحاب خَلْفِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ ،

ب - الكيسانِيَّة

اصحاب كيسان [که] مولای علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بود و منزه ایشان آنست که امامت پس از حسن و حسین بمحمد بن علی باز گشت آن که ابن الحنفیه اش خوانند از آن چه مادر او را حنفیه نام بود و گویند او زنده است که هرگز نمیرد و در شعب رضوی است پنهان تا وقت بیرون آمدن بیرون آید و جهان را بگیرد و بعدل آباد کند و ایشان چهار فرقه اند:

۱ - الْمُخْتَارِيَّةُ: اصحاب مُخْتَارِ بْنِ أَبِي عَيْدِ الثَّقَفِيِّ ،

۲ - الْكَرْبِيَّةُ: اصحاب أَبِي كَرْبِ الضَّرِيرِ ،

۳ - الْإِسْحَاقِيَّةُ: اصحاب اسحاق بن عمر ،

۴ - الْحَرْبِيَّةُ: اصحاب عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَرْبٍ .

ج - الغاليَّة

باز پس ترین قومی از شیعه این گروه اند که کافر محض باشند و ایشان از آن گروهند که یکی از ایشان نزد علی آمد و گفت: يا علي الاعلى السلام عليك، علی کرم الله وجهه فرمود تا او را بسوختند پس گفت: يهلك اثنان محب مفرط ومبغض مفتری، و ایشان نه فرقه اند.

۱ - الْكَامِلِيَّةُ: اصحاب ابی کامل ،

۲ - السَّبَائِيَّةُ: اصحاب عبد الله بن سبأ ،

۳ - الْمَنْصُورِيَّةُ: اصحاب ابو منصور عجلی ،

۴ - الْفُرَائِيَّةُ: ایشان گویند علی بن ابی طالب بزاع ماند ،

۵ - البرزیه^(۱)، اصحاب بزیه^(۲) بن یونس،

۶ - الیعقوبیه: اصحاب محمد بن یعقوب ایشان گویند علی هر گاه در میان ابر
بدنیا آید

۷ - الاسماعیلیه، ایشان اصحاب اسماعیل بن علی اند،

۸ - الازدریه: ایشان گویند این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردیست
که او را علی الازدری خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صانع است،
خاکشان بدهان.

از سید علی ابوطالب شنودم که بدان وقت که من بکوفه بودم پیری بود علوی
که این مذهب داشت و ظاهر کرد و خود را می نوشت فلان الازدری، همو گفت که
من بکوفه بودم که این علوی فرمان یافت و بحکم آنکه علوی بود معروف و معتبر
او را بعلوی مشهد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه دفن کردند آن شب از گور او
کنند برخاست چنانکه اهل مشهد بنفیر آمدند، مردمان و فرزندان آن علوی آن شب آن
گور او باز کردند و بیست ارش فرو بردند و او را دیگر بار دفن کردند دیگر روز کنند
از آنچه بود زیادت گشت و اهل مشهد بنفیر آمدند و خروج کردند تا شب دیگر فرزندان
دزدیده او را از آنجا برداشتند و آنجا که خواستند بردند، اعتقاد او در احوال او تأثیر
کرد که پس از مرگ بدان صفت رسوا شود نعوذ بالله من الخذلان.

د - الفرقة الرابعة من الشيعة

اصل مذهب ایشان بظاهر تشیع و دوستداری امیر المؤمنین علی است کرم الله
وجهه و بیاطن کفر محض است و از مصر برخاسته است.

مردی بود او را بومیمون قَدّاح خواندند و دیگر آن را عیسی چهار لختان
و دیگر آن را فلان دندانی و هر سه کافر و ملحد بودند و با یکدیگر دوستی

داشتند و بوقت طعام و شراب با هم بودندی، بومیمون قَدّاح روزی گفت مرا قهر می آید از دین محمد و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم و نعمت هم ندارم اما در مکر و حیل چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند من دین محمد را زیر و زبر کنم، عیسی چهار لختان گفت من نعمت بسیار دارم در این صرف کنم و هیچ دریغ ندارم، در این قرار دادند. بومیمون قَدّاح پسری داشت که سخت نیکو روی بود و معروف بجمال چنانکه با آن پسر فساد کردند، بومیمون قَدّاح دعوی طبیبی و رستگاری داشتی، این پسر خویش را موی نهاد چنانکه علویان را و عیسی چهار لختان مالی بداد تا از جهت این کودک اسباب و سازهای تجمل ساختند و خبر در افکندند که علوی است و ایشان خدمتکاران او اند و او را بتجملی عظیم بمصر آوردند و پیش او نشستندی و بتعظیم و حرمت با او سخن گفتندی و هر کسی را بدو راه ندادندی تا کار او بالا گرفت آنگاه این مذهب بیرون آوردند و گفتند شریعت را ظاهر است و باطن، ظاهر اینست که مسلمانان بدان تعلق کردند و میورزند و هر یک را باطنی است که آن باطن رسول صلوٰة الله علیه دانست و جز با علی بکسی نکفت و علی با فرزندان و شیعه و خاصکان خویش گفت و آن که آن باطن را دانست از رنج طاعت و عبادت برآسود و پیغامبر صلوٰة الله علیه را ناطق گویند و علی رضی الله عنه را اساس خوانند و میان ایشان مواضع است و القاب چنانکه عقل را سابق خوانند و اول یعنی آنکه گویند نفس از عقل پدیدار آمد و همه چیزها را در جهان نفس پدیدار آورد و تفسیر این آیت: **وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سَيْنِينَ** گویند تین عقل است که همه مغز است و نفس زیتون است که همه لطافت است با کشف آمیخته چنانکه زیتون با دانه و طور سینین ناطق است یعنی محمد صلوٰة الله علیه که بظاهر چون کوه درشت بود و با خلق بشمشیر سخن گفت و بیاطن در او چیزها بود چون کوه که در او جواهر باشد و بلد الامین اساس است یعنی علی که تاویل شریعت از او ظاهر شد و مردمان از بلا ایمن شدند و همچنین چهار جوی بهشت را همین تاویل کردند غرض ایشان همه ابطال

شریعت است که لعنتها بر ایشان باد، و گویند پیغامبر علیه السلام پدر مؤمنان است و علی مادر که پیغامبر با علی از روی علم و معرفت فراز آمد تا از هر دو علم باطن متولد شد، و گویند اول چیزی که بوجود آمد عالم عقل بود پس عالم نفس پدید آمد آنگاه این همه مخلوقات بوجود آمدند و آدمی بنفس جزوی زنده است چون بمیرد آن جزو بکل خویش باز رود.

اگر کسی پرسد ایشان را که عالم عقل از چه چیز پیدا آمد گویند بامر پدید آمد، چون پیرسی بامر که پدید آمد گویند ما ندانیم و هم ما را طاقت آن نیست که حق را و صانع را بتوانیم دریافت نه کوئیم که هست و نه کوئیم نیست بلکه محققان توحید چنین گویند که اعتماد بر آن است یعنی نیست، تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً، بدین طریق مسلمانان را از دین بیرون بردند بعد از آنکه سخن همه از آیت و خبر رسول گویند و چون نگاه کنی معجزه مه را منکرند و گویند آنچه پیغامبر را صلوات الله علیه پیش رفته است از سه چیز بود جد و فتح و خیال، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بنزدیک ایشان اینست، و گویند پیغامبر صلوة الله علیه این شرایع از بهر ابلهان و نادانان پیدا آورد تا ایشان را همیشه مشغول و زبر و زبر دارد و بهیچ فضول نپردازند و الا از این شریعتها هیچ نیست و هر یکی را از احکام شریعت تأویلی نهاده اند و باطنی، چون بتحقیق نگری همه در ابطال شریعت کوشیده اند لعنهم الله چنانکه گویند در معنی این خبر که پیغامبر صلوة الله علیه گفت: الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ، معنی این کور تن آدمی است که کور شخص اوست و نفس اندروست اگر این کس باطنی باشد و خویشتمن را بگذارد احکام شریعت رنجه ندارد تن او روضه بهشت باشد پس اگر باطن و تأویل شریعت نداند بطاعت و عبادت رنج کشد تن او از کنده دوزخ باشد، و گویند درخت طوبی که گویند درختیست در بهشت هیچ جای نباشد که شاخ آن درخت آنجا نرسد، و گویند تأویل این چیز آفتابست که هر روز همه عالم را بگیرد و بهر سرائی جائی نباشد که از او شاخی فرو نیاید و مانند این

تا ویلها ساخته اند قرآن و شریعت و نماز و روزه و حج و ایمان را و اگر هر يك را شرح دهیم کتاب در از کرد اینقدر که یاد کردیم نمودار [را] بسنده باشد و بنای مذهب ایشان بر هفت گانه است و بهفت پیغامبر مقررند بظاهر هر چند بباطن همه را منکرند و امام هفت گویند و آن که هنوز بیرون نیامده است و منتظر است **وَلِيَّ الزَّمان** خوانند و روز عید ماه رمضان از هر سری در می و دانگی بستانند یعنی هفت دانگ و ایشان را بهر شهری کسی است که خلق را بدین مذهب دعوت کند، آن کس را صاحب جزیره (۱) خوانند و از دست وی بهر شهری داعیان باشند و آن کس را که دین بر او عرضه کنند **مُسْتَجِيب** خوانند و دو تن بودند معروف در روزگار ما که ایشان بمحلّ صاحب جزیره رسیده بودند یکی ناصر خسرو که بیمکان مقام داشت و آن خلق را از راه برد و آن طریقت او [از] آنجا برخاست و دیگر حسن صَبَّاح که باصفهان می نشست و از آنجا بری آمد و متواری گشت و خلقی مردم را از خراسان و عراق بی راه کرد و بدین مذهب خواند و یکی بود بغزنین که او را **مُحَمَّدِ آدِيب** خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بی حدّ را از شهر و روستا بیرام کرده است و این قدر بدان نبشته آمد تا اگر کسی از این جنس سخن شنود بداند که سخن ایشانست و بدان التفات نکند و زرق ایشان نخرد. گفتیم که ایشان دو گروه اند:

۱- **النَّاصِرِيَّة** : اصحاب ناصر خسرو و او معلونی عظیم بوده است و صاحب تصانیف و کتاب **وَجْهُ الدِّين** و کتاب **دَلِيلُ الْمُتَحَيِّرِينَ** او تصنیف کرده است در کفر و الحاد و بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفته اند و آن مذهب بگرفته ،

۲- **الصَّبَّاحِيَّة** : اصحاب حسن صَبَّاح و او مردی تازی زبان بود و اصل او از مصر بوده است و مدّعی عظیم .

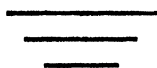
هـ - الفرقة الخامسة من الشيعة

الامامية الاثني عشرية

ایشان يك فرقه اند و از شیعه هیچ گروه بیش از ایشان نیست و بعراق و مازندران سخت بسیار اند و بخراسان نیز و اعتقاد ایشان همانست که پیش از این در مذهب شیعه یاد کرده آمده است و هر روز پنجاه و يك رکعت نماز کنند، فریضه همانست که معروفست و دیگر تطوع، و سجدۀ شکر پس هر نماز واجب دارند و سورتها که در او آیت سجده است نخوانند تا دو نوع سجده جمع نشود سجده نماز و سجده تلاوت، و قربان پیش از نماز عید کنند بروز اضحی و فجاج را همچون می حرام دارند و خبر روایت کنند از پیغمبر صلوٰة الله علیه: **إِنَّهُ لَهَيَّ الْحَقَّةَ وَ الْحَقَّةُ الشَّعِيرُ**، و گوشت خرگوش را حرام دارند و نکاح بی گواه و ولی روا بینند اما طلاق گویند بی گواه عدل بر نیفتد و بظاهر این آیت احتجاج کنند: **فَأَلْكَحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهَدُوا أَدْوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ**، گویند ایزد تعالی اشهاد بر طلاق شرط کرد نه بر نکاح و سه طلاق که بر جمله دهند گویند هیچ بر نیفتد قوله تعالی: **الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ** یعنی دفعتان، و در نماز جنازه تکبیر پنج کنند بحکم آنکه گویند آن نماز نیست دعائیست و بی طهارت نماز جنازه روا دارند، و امامت پس از پیغامبر صلوٰة الله علیه امیر المؤمنین علی را گویند و او را از همه پیغامبران که از پیش بوده اند فاضلتر گویند و پس از او فرزندان او را گویند پس امام بترتیب تا دوازده امام مستغرق شود و نامهای ایشان بترتیب گفته اند بشرح احوال ایشان اما امیر المؤمنین جز علی را رضی الله عنه نخوانند و دیگران را امام خوانند و ابوبکر و عمر و عثمان را رضی الله عنهم ظالم و باغی و طاغی گویند و هر چه ایشان کرده اند آن را باطل گویند، و فدک میراث فاطمه را رضی الله عنها روا بینند و گویند هیچ امتی بی رجعت نبوده است چنانکه عزیز و اصحاب کهف را بود بو مانند ایشان را و بدین استدلال کنند قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا**

مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلَوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ، و دعا کردن اصحاب خویش را از واجبات دانند و دعای بد کردن بر مخالفان و ضدان خویش و همچنین، و اهل مذهب خویش را مؤمن خوانند از آنچه مؤمن آن بود که بظاهر و باطن ایمان دارد باز آنکه بظاهر ایمان دارد و باطن خلاف آن باشد مُسْلِمٌ گویند بحکم آنکه از شمشیر سلامت یافته است اما مؤمن نباشد و بدین آیت حجت کنند:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَهُمْ لَمْ تُوْمِنُوا وَ لَيْكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ، و بد از ایزد تعالی بینند و بقای امام دوازدهم و درازی غیبت او روا بینند بحکم نصی که از امام پیشین بر [او] بوده است و در این باب مر سید مرتضی را کتابی دیده ام بشرح تمام که آن را الْمُقْنَعُ فِي الْغَيْبَةِ نام کرده است و اکنون زایچه دو کرده آید (۱) بشرح اسامی و ایام و احوال دوازده امام بر مذهب ایشان بر دو صفحه تا نکرند و واقف گردد.



| نامها | كنيتها | لقبها | مولد | وفات |
|-------------------------|-------------|--------------|-------------------------------------|----------------------------|
| علي | ابو الحسن | مرضى | بمكة بعد عام الفيل بثلاثين سنة | سنة اربعين |
| الحسن بن علي | ابو محمد | الزكي | بالمدينة سنة ثمانية من الهجرة | بالمدينة سنة تسع واربعين |
| الحسين بن علي | ابو عبدالله | الشهيد | بالمدينة في السنة الرابعة من الهجرة | في سنة احدى وستين |
| علي بن الحسين | ابو ابراهيم | زين العابدين | بالمدينة سنة ثمان وثلاثين | بالمدينة سنة عشر ومايه |
| محمد بن علي | ابو جعفر | الباقر | بالطيبه سنة تسع و خمسين | بالمدينة سنة تسع عشر ومايه |
| جعفر بن محمد | ابو عبدالله | الصادق | بالمدينة سنة ثلاث و ثمانين | سنة تسع ثمان واربعين ومايه |
| موسى بن جعفر | ابو ابراهيم | الكاظم | سنة ثمان و مايه | سنة اربع وستين ومايه |
| علي بن موسى | ابو الحسن | الرضا | بالمدينة سنة ثمان واربعين ومايه | بطوس سنة ثلاث و مائتين |
| محمد بن علي | ابو جعفر | التقى | بالمدينة سنة خمس و تسعين ومايه | سنة عشر و مائتين |
| علي بن محمد | ابو الحسن | التقى | بالمدينة سنة اثني عشر و مائتين | سنة اربع و خمسين و مائتين |
| الحسن بن علي العسكري | ابو محمد | الزكي | سنة اثنين و ثلاثين و مائتين | سنة ستين و مائتين |
| محمد بن الحسن | ابو القاسم | المهدي | بسر من رأى سنة خمس و خمسين و مائتين | |

| نام کشندگان | مادران | گورها | عمر |
|------------------------|---------------------------------------|--------------|---------------|
| عبدالرحمن بن ملجم | فاطمه بنت اسد | بالقري بكوفه | ثلاث وستين |
| جمدة بن اشعث بن قيس | فاطمه بنت الرسول | بالمدينة | سبع واربعين |
| شمر و سنان لعنهما الله | ، ، | بكر بلاء | سبع وخمسين |
| هشام | شهربانو بنت يزددجرد | بالمدينة | سبع وعشرين |
| ابراهيم بن وليد | قريبه بنت الهشم بن محمد بن ابي بكر | بالمدينة | ستين |
| منصور | حميدة البربريه | بالمدينة | خمس وستين |
| هارون الرشيد | ام البنين | بمقابر قریش | ست وخمسين |
| مأمون | خيزران | بطوس | خمس وخمسين |
| ام الفضل بنت مأمون | سمانه | بمقابر قریش | خمس وعشرين |
| المستعين | حديثه | بسر من رأى | اثنين واربعين |
| المتوكل | حكيمه | بسر من رأى | ثمان وعشرين |

و مذهب ایشان آنست که دوازده امام معصومند و هریکی را معجزه و کرامتی است و هریکی در حیوة خویش با شیعه خود ظاهر بوده اند و فتاوی و جوابه ای ایشان پیدا است و هریک بوقت وفات خویش مر آن دیگر را معین کرده است که امام او خواهد بود پس از وی تا بحسن عسکری برسید و او امامت پس از خ- و یشتن بیسر خویش حوالت کرد و گفت اوست مهدی و قایم الزمان و ولادت او بسامره بود سنه خمس و خمسین و مأتین و آنجا سردابی است می گویند این کودک در آنجا رفت و ناپیدا شد و مردمان بدان سردابه روند زیارت و از تاریخ ولادت او تا این غایت که این کتاب تصنیف کرده آمد دوست و سی سال قمری باشد والله اعلم بالحقیقه والصاب.

مذهب خوارج

ابتدای مذهب خوارج و پیدا آمدن مقاتل [ایشان] از گناه حرب صفین بود که میان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و معاویه بود و مدت آن حرب دراز کشید و سبب دراز کشیدن حرب آن بود که بحرب ایشان هرگز ابتدا نکردند و چون ایشان از حرب باز گشتند او نیز یاران را از حرب ایشان باز داشتی و الا آن کار آنچنان دراز نکشیدی تا يك روز جنگ سخت شد و يك روز مالك بن الاشتر التخعی پیش جنگ در آمد و کار ساخت که در آن ساعت يك رويه کند، معاویه مر عمرو بن العاص را گفت بنزد يك تو هیچ حیلست هست، گفت بنزد يك من يك حیلست مانده است و بس و آن حیلست آنست که بفرمائی تا در لشکر هر چه مصحف قرآنست جمع کنند و مصحفها بر سر نیزه ها کنند و بانگ بر آرند که میان ما و شما حکم کتاب خدای تعالی است و بدانچه از کتاب خدای تعالی بیرون آید ما رضا دهیم و همچنان کردند و یاران علی رضی الله عنه بدین سبب از حرب باز ایستادند هر چند علی گفت آن زرق و حیلست است سخن او نشنودند و گفتند مردمانی که با ما بکتاب خدای تعالی کار می کنند ما بایشان بهیچ حال حرب نکنیم و تکلیف کردند امیر المؤمنین علی را تا یاران را از حرب باز داشت، در این میان مالك الاشتر و یاران او حرب سخت می کردند و یاران علی گفتند مالك را از حرب باز خوان، علی کس فرستاد بمالك تا دست از حرب باز

بدارد گفت کاریک ساعت درآمد است صبر باید کرد تا این کاریک رو گردد؛ یاران علی رضی الله عنه بر علی شمشیرها کشیدند و گفتند اگر او را از حرب باز نداری ما ترا بکشیم علی بنزدیک مالک اشتر کس فرستاد و گفت اگر این حرب از برای من می کنی مکن مبادا (۱) که تا بمن رسی مرا کشته باشند آنجا رنج تو ضایع گردد مالک چون این سخن بشنود غمناک شد و دست از حرب برداشت و آنجا آمد که علی بود و آن جماعت را ملامت کرد؛ ایشان شمشیرها بکشیدند و روی بدو نهادند تا علی در میان رفت و آن فتنه را بنشانند؛ آنگاه کس فرستادند بلشکر گاه معاویه از این که کرده در برداشتن مصحفها غرض چه بوده است؛ گفتند چندین هزار مسلمان کشته می شود دو حکم بیرون باید کرد از هر دو لشکر تا در این باب آنچه ایشان کنند رضا دهند هر چند امیر المؤمنین علی گفت این همه غدر است و تلبیس فایده نداشت و یاران او فرمان نکردند و گفتند چنان باید کرد که ایشان می گویند و بر این جمله قرار دادند و از آن جانب عمرو عاص را اختیار کردند علی گفت من عبدالله عباس را بفرستم از جانب خویش؛ همه قوم علی گفتند البته ما رضا ندهیم از آنچه پسر عم تست بیگانه باید فرستاد؛ بو موسی اشعری را نامزد کردند و با تفاق خویش بی رضای علی رضی الله عنه برخاست؛ اگر نه آن رأی را امضا کردی بدست ایشان در مانده بود و می گفت: لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ؛ و بو موسی اشعری مردی بود ساده دل (۱) و عمرو عاص از جمله دهاته جهان بود؛ هم بنخستین مجلس بو موسی را بفریفت: او را بر خویشتن مقدم کرد برفتن و نشستن تا هر چه گوید ابتدا بو موسی گوید؛ آنگاه عمرو عاص چنانکه خواهد گوید و بو موسی این عشوہ بخرید و پیش از عمر عاص می رفت و زبر (۲) دست او می نشست و مدت دراز بر این بگذشت و عمرو عاص کار بر مراد خویش یافته بود و مراد خویش در دل بو موسی اشعری ترتیب می کرد تا روزی او را گفت یا ابا موسی من تدبیری کرده ام و چیزی اندیشیده در مصلحت مسلمانان و آن آنست که در بزرگی علی سخنی نیست اما مردمان شام او را نمی خواهند و معاویه خود شایسته

این کار نیست چندانکه می اندیشم هیچ کس بدین شغل از تو سزاوار تر نیست که از صحابه ترا حق هجرت است، بو موسی تن بدین حدیث در داد و عمرو عاص را گفت چون مرا حکم کرده اند خویشان را چگونه اختیار کنم، عمرو گفت تو خویشان را اختیار مکن، تو مرد خویشان یعنی علی را از کار بیرون بر تا من ترا بکار در آرم که مصلحت در اینست، بو موسی گفت سخت صواب آید. بر این قرار دادند تا روز وعده فراز آمد و بسیار خلق از هر دو طرف جمع شدند و بو موسی در آمد و عمرو عاص از پس او می رفت تابنشست و خلق چشم نهاده بودند تا چه پدیدار آید، بو موسی برخواست و خطبه کرد و خدای تعالی و رسول علیه السلام را بستود، آنگاه گفت شما این حکم در کردن ما دوتن کردید و ما مدت دوماه این کار [را] پیش و پس نگرستیم و تدبیر کردیم پس صواب چنان می بینیم که علی را از این شغل [بیرون] آریم چنانکه انگشتری از انگشت و انگشتری خویش از دست راست [بدر] کرد و در دست چپ کرد پس عمرو برخواست و خطبه کرد و گفت چنانکه بو موسی علی را از شغل بیرون آورد من معاویه را در این شغل آوردم و بو موسی چنان طمع میداشت که عمرو عاص چنانکه وعده کرده است بو موسی را مسمی کند بدان، چون نکرد بو موسی تنگدل گشت و بانگ کرد یا عذار یا طرار دروغ گفتمی و غدر کردی و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت قوله عز و جل: **مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ**، عمرو بن العاص گفت دروغگوی و طرار توئی و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت قوله عز و جل: **كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا**، و گفت و کوی در میان قوم افتاد و با یکدیگر غدر کردند و از یکدیگر باز پرا گنندند و گروهی بخان و مان خویش باز رفتند و در آن باز رفتن گروهی از یاران علی جمله شدند و گفتند علی بر این حکم حکمین چرا رضا داد و از حکم خدای چرا اعراض کرد بدین که او کرد کافر گشت و ما را با او حرب باید کرد تا دیگر باره مسلمان شود و از این گناه توبه کند یا او را بکشیم، بر این سخن ایستادند و آن مذهب آن روز پدید آمد و آن چند تن که ابتدا این

سخن کرده بودند قاعده این مذهب بنهادند و خلق را بدین مذهب دعوت می کردند و علامت و شعار میان ایشان این بود: **لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** تا قوی گشتند و سه چهار هزار تن در این بیعت جمله شدند و علی را خبر دادند و علی آن قوم را که مقدم تر بودند بخواند و نصیحت کرد و پند داد هیچ فایده نداشت و بقول او کار نکردند، آن گفتند تا ما در لشکر می باشیم ما را مقصودی حاصل نیاید صواب آنست که ما جدا شویم تا کاری توانیم کردن، پس از لشکر علی جدا شدند و بنهروان جمع گشتند و فساد و غارت بر دست گرفتند و علی رضی الله عنه صبر و احتمال می کرد تا از حد بگذشت، علی رضی الله عنه برخاست و نزدیک ایشان رفت و چند تن از معروفان و متکلمان ایشان را بخواند و گفت پشت من بشما قوی بود و یاران من بودید بچه حجّت این عصیان آوردید، ایشان گفتند ما یاران تو بودیم تا تو مسلمان بودی چون کافر گشتی ما از تو برگشتیم و اگر بکنایه اعتراف آری و توبه کنی و مسلمان شوی ما همچنان متابِع تو باشیم و اگر نه با تو حرب کنیم یا ترا بکشیم یا همه کشته شویم، علی رضی الله عنه گفت من (۱) چه گناه کردم گفتند تو بحکم مخلوقات رضا دادی و از حکم خدا روی گردانیدی و خدای تعالی می گوید: **مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**، علی رضی الله عنه گفت آن روز حکمین من شمارا گفتم که زرق و غدر است که ایشان می کنند شما فرمان من نکرديد و با کراه مرا و یاران مرا از حرب باز داشتید اکنون از این جهت با من چه میگوئید، ایشان گفتند بلی ما نیز آن روز کافر بودیم و خطا کردیم چنانکه تو کردی اکنون توبه کردیم و دیگر باره مسلمان شدیم تو نیز بگفتار خویش مقرّ آی و دیگر باره مسلمان شو، علی رضی الله عنه گفت سبحان الله من پیش از همه خلق روی زمین ایمان آورده ام و بایفغامبر خدای تعالی هجرت کرده ام و در پیش او مبارزان را افکنده ام تا امروز بوقت پیری خویشتن بکفر گواهی دهم و مسلمان شوم دیگر باره و همه رنج خویش ضایع کنم و

اگر کسی دیگر ترا در حادثه مؤمنی حکم کند چرا کافر شود نه اینزد تعالی خصومتی را که میان زن و شوی افتد حکم فرمود قوله عزّ و جلّ: **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا**، و نه در قیمت صیدی که در حرم کشته شود بحکم دو عدل فرمود **قَالَ عَزَّ مِنْ قَابِلٍ: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَايَ عَدْلٍ مِّنْكُمْ**، و بعد از آن بحکم حکمین رضاندادم و شما مرا بستم بدان آوردید و آنچه ایشان کردند معلوم گشت که غدر و تلبیس بود اگر من خود بدین رضا دادمی چرا کافر گشتمی و مانند این حجّتها آورد تا هزار و پانصد مرد بر جمع باز آمدند و توبه کردند و دیگران بدان اعتقاد بد خویش اصرار نمودند و بنهر روان لشکر گناه ساختند و اعتقاد کردند که بنده بگناه صغیره و کبیره کافر شود و هر مسلمانی را که یافتندی زن و مرد و خرد و بزرگ بکشتندی و علی رضی الله عنه احتمال می کرد و هر روز ایشان را پند می داد و سود نمی داشت تا روزی او را خبر دادند که دو تن با دوزن و دو خر بدیشان برگزشتند ایشان را بگرفتند و از مذهب ایشان پرسیدند یکی گفت او ترساست و این زن اوست او را و زن او را بگذاشتند تا برفت و تعرّض نکردند و آن دیگر را گفت مسلمانم بکشتند و زن او را نیز بکشتند و فرزند که آن زن داشت در شکم هم هلاک کردند، چون آن خبر بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسید گفت در این کار شاید توقف کردن، بر نشست و روی بحرب ایشان نهاد ایشان را بخدای تعالی و بدین و شریعت چنانکه شرطست، اجابت نکردند بلکه تمرد زیادت نمودند و بحرب ابتدا کردند تا آن جنک کرده شد و ایشان را بکشتند و **صَاحِبُ التَّيْذِيَةِ** که پیغامبر صلواة الله علیه را گفته بود نشان او نیفتد پس از آنکه بسیار بچستند و آن قصه معروفست، و این مذهب از آنکام باز در میان خَلْق پیدا آمد و ایشان علی را و هر کس را که پس از او بوده است منکرند و بهمه روزگارها طایفه از ایشان بوده اند، در میان ایشان فصحا و خطبا و مبارزان عظیم خاسته اند چون **نَافِعُ أَرْزَقٍ** و **قَطْرِي بن الفَجَاءَةِ التَّمِيمِي** و **صَحَّاحُك بن قَيْس** و مانند ایشان و ایشان یازده فرقت باشند:

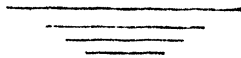
- ۱ - الْأَزْرَقِيَّةُ: اصحاب نافع بن أزرَق،
- ۲ - النَّجْدَاتُ: اصحاب نَجْدَةَ بن عامِرِ الْحَنْفِيِّ،
- ۳ - الْعَجَارِدَةُ: اصحاب عَبْدِ الْكَرِيمِ [بن] عَجْرَد،
- ۴ - النَّحَازِمِيَّةُ: اصحاب شُعَيْبِ بن خَازِم،
- ۵ - الثَّعَالِبَةُ: اصحاب ثَعْلَبَةَ بن عامِر،
- ۶ - الْجَرُودِيَّةُ: اصحاب عَبْدِ اللَّهِ بن جَرُود،
- ۷ - الثُّصَرِيَّةُ: اصحاب زِيَادِ [بن] الْأَصْفَرِ،
- ۸ - الْإِبَاضِيَّةُ: اصحاب عَبْدِ اللَّهِ بن إِبَاض،
- ۹ - الْحَفْصِيَّةُ: اصحاب حَفْصِ بن الْمِقْدَامِ،
- ۱۰ - الْبَيْهَسِيَّةُ: اصحاب أَبِي بَيْهَسِ بن هَيْصَم،
- ۱۱ - الْيَزِيدِيَّةُ: اصحاب يَزِيدِ بن أُنَيْسَةَ،
- ۱۲ - الشَّمْرَاخِيَّةُ: اصحاب عَبْدِ اللَّهِ بن شَمْرَاخ،
- ۱۳ - الْفَضْلِيَّةُ: اصحاب فَضْلِ بن عَبْدِ اللَّهِ،
- ۱۴ - الضَّحَّاكِيَّةُ: اصحاب ضَحَّاكِ بن قَيْس،
- ۱۵ - الْبِدَاعِيَّةُ: اصحاب يَحْيَى بن أَصْرَم، و بر خویشتن تقطیع بهشت گواهی دهند.
این گروه خوارج و مذهب ایشان در اصل یکیست و هریکی را ازین قوم که
یاد کردیم قضیه و خروج عظیم بوده است و جرودیان را تهمت کردند گروهی از عوام
بدانچه ایشان را عمل اذیع کنند و گویند از خشم علی-می کنیم اما این سخن را

اصلی نیست و در بیان این مذهب سخنان بسیار در اکثر کتب واقع شده آنچه
مجمّل آن که بصحّت پیوسته بود مرقوم شد و اگر بتفصیل خواهند از کتاب آحسَنُ
الکِبَار طلب نمایند.

باب پنجم

در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند
و دعویهای محال کردند ، گروهی دعوی خدائی و
گروهی دعوی پیغامبری

[این باب بد بختانه در دست نیست]



حواشی بیان الادیان

ص ۴ - **بنی حنیفه و مسیلمه کذاب** : بنی حنیفه نام یکی از قبایل مشهور عربستانست که در قسمت یمامه ساکن بوده اند و حنیفه لقب جد ایشان یعنی اُثال بن لجیم بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل بن ابی حی است و مُسیلمه بن حبیب که در سال دهم هجرت قبل از رحلت حضرت رسول بادعای نبوت بر خاسته از این طایفه بوده و چون در یمامه قیام نموده است باین جهت قوم او اورا رحمن الیمامه خوانده اند خالد بن ولید سیف الله در سال یازده هجری بفرمان ابوبکر صدیق بسر کوبی مسیلمه و بنی حنیفه یمامه رفت و مسیلمه را کشته فتنه اتباع او را خواباند : قتل مسیلمه بدست غلامی حبشی وحشی نام در محلی باسم حَیْقَةُ الرَّحْمَنِ اتفاق افتاد و قصه مسیلمه و سجاح و تفصیل سر کوبی او معروفست و در جمیع تواریخ اسلامی در ذیل وقایع سال یازده هجری مندرج .

ص ۴ - **قصه او بجایگاه خود گفته آید** : چون باب پنجم این کتاب که در : « پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای محال کردند ، گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری » بوده مفقود است این قصه نیز در متن چاپی ما نیست .

ص ۵ - **در تاریخ مقدسی** ، مقصود کتاب البدأ و التاریخ است تألیف طاهر بن طاهر المقدسی که بعد از ۳۷۵ فوت کرده ،

ص ۶ ، **ابوالحسن عامی** ، شفر تصوّر کرده است که غرض مؤلف بیان الادیان

از ابن کس ابو الحسن ثابت بن قرّة الحرّانی الصّابی (۲۲۱-۲۸۸) فیلسوف و عالم ریاضی معروف است که بواسطه عدم اعتنای نسخا نسبت او از صابی به عامی تعریف شده و این اشتباه است و غرض صاحب بیان الادیان ابو الحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری حکیم معروف است که شاگرد ابو زید احمد بن سهل باغی (۲۳۴-۳۲۲) و استاد ابو علی احمد بن محمد مسکویه (متوفی سال ۴۲۱) و از معاصرین ابو حیّان علی بن محمد توحیدی است که در خراسان حکمت آموخته سپس بخدمت ابن العمید رسیده و در صحبت او بسال ۳۶۴ ببغداد رفته و پنج سال نیز در ری متوقف بوده و ابو علی مسکویه در این مدت در مجلس درس او حاضر می شده ولی بگفته ابو حیّان توحیدی کلمه از او استفاده نکرده. ابو الحسن عامری که یاقوت او را صاحب الفلاسفه [یا صاحب الفلسفه] نامیده شارح کتب ارسطوست و هموست مؤلف کتاب الأبد علی الأبد والنسک العقلی و شهرستانی او را در عدد متاخرین فلاسفه اسلام آورده. وفاتش بسال ۳۸۱ در ۲۷ شوال ظاهراً در نیشابور (رجوع کنید بمعجم الادباج ۱ ص ۴۱۱ و ج ۲ ص ۸۹ و ملل و نحل شهرستانی ص ۳۴۸ و تاریخ حکماء شهر زوری و المقابسات ابو حیّان توحیدی صفحات ۶۰ و ۱۶۵ و ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۳۰۱-۳۰۹)

ص ۶ ایضاً - ابو الخیر خمار، ابو الخیر حسن بن سوار بن بابا بهرام

خمار نصرانی از فلاسفه و علمای معتبر منطق است که در ربیع الاوّل ۳۳۱ در بغداد متولد شده و از مترجمین سریانی بعربی بوده و پس از تکمیل علوم بخوارزم رفته و در خدمت ابو العباس مأمون بن محمد خوارزمشاه داخل شده و چون خوارزم در سال ۴۰۸ بدست یمن الدوله سلطان محمود عزنوی مفتوح گردیده ابو الخیر خمار با علمای دیگری که در دربار خوارزم شاه مقیم بودند مثل ابو علی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابو نصر عراق بمصاحبت سلطان محمود از خوارزم بیرون آمده

وسنّ ابوالخیر در این تاریخ از صد متجاوز بوده.. سلطان محمود او را سخت محترم داشت و بروایتی پیش او بر زمین بوسه داد، ابوالخیر تا آخر عمر در غزنه پیش سلطان محمود میزیست و در همان شهر از اسب بر زمین خورده فوت کرد، وفاتش در فاصله بین ۴۰۸ و ۴۲۱ اتفاق افتاده (برای احوال او رجوع کنید بکتاب الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۵ و چهار مقاله عروزی ص ۷۶ از جاب لیدن و حواشی آن بقلم استاد علامه آقای میرزا محمد خان قزوینی ص ۲۴۵ - ۲۴۶ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۳۲۲ و المقابسات صفحات ۱۶۰ و ۲۰۵ و غیره)، اما مقصود از این کتاب او که صاحب بیان الادیان از آن نقل میکند درست معلوم نشد زیرا که ابوالخیر قریب پانزده تالیف داشته که ابن الندیم آنها را اسم برده و یکی از آنها سیرة الفیلسوف است و شاید در همین کتاب بوده است که در آن از افلاطون و کتاب استیطکین ابوالخیر گفتگویی کرده و محتمل است که غرض او از فیلسوف هم همان افلاطون باشد

ص ۶ ایضاً، استیطکین، در میان تالیفات افلاطون کتابی باین نام نیست، گویا مقصود کتاب فدرس Phèdre است که موضوع آن بحث در جمال و زیبایی است و کلمه استیطکین که شفر آنرا چنین طبع کرده بایستی تحریف استیطکس Aisthêtikos یونانی باشد که Esthétique در السنه اروپائی از آن اشتقاق یافته که بمعنی جمال شناسی و درك جمال است.

ص ۸ ایضاً، آراءالهند، مقصود از این کتاب همان کتاب الهند ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲ - ۴۴۰) است که آنرا تحقیق ما للهندمن مقوله، مقبولة فی العقل او مردزولة نامیده اند.

ساختار و مستشرق معروف متن عربی این کتاب را در سال ۱۸۸۷ میلادی طبع و بانگلیسی نیز آنرا در ۱۸۸۸ ترجمه نموده است.

اسم این کتاب گویا همان آراء الهند است و آنرا باختصار کتاب الهند نیز میگویند و عبارت مفصل فوق ظاهراً بیتی است از ارجوزه‌ای در تعریف و تشخیص موضوع کتاب ابو ریحان.

ص ۸ ایضاً، پاتنجیل نام کتابیست از هندوان که در دستت، فقراتی که ابوالمعالی از آن کتاب بطریق اقتباس از آراء الهند ابو ریحان نقل کرده در صفحات ۱۳-۱۴ آراء الهند مندرجست و ابو ریحان این کتاب را از سانسکریت بعربی ترجمه کرده بوده است.

ص ۸ ایضاً، مقصود از گیتا کتاب بَغَوْدْ گیتا Bhagavadgîta و از بهارت کتاب مَهَابَرَت Mahâbhârata و از سَانِکْ کتاب شانکیا Samkhya از کتب حکمتی و الهی هند است و باسدیو یعنی Vâsudeva و آرْجُنْ یعنی Arjuna نام کتابی نیست چنانکه ابو المعالی تصوّر کرده بلکه نام دو متکلمی است که در کتاب بغود گیتا که جزئی است از مهابرت بایکدیگر مکالمه میکنند و این عین عبارت ابو ریحان است در کتاب الهند صفحه ۱۴: « و فی کتاب گیتا و هو جزؤ من کتاب بهارت فیما جری بین باسدیو و بین ارجن . . الخ »

ص ۹، اسفر، در آراء الهند این کلمه ایشْفَر طبع شده و مقصود از آن isvara است و عین عبارت ابوریحان (صفحه ۱۵) این است: « و یسمونه [ای الخواص] ایشفر ای المستغنی الجواد الذی يعطى ولا یؤخذ ».

ص ۱۰، ابو عیسی و راق و کتاب او، غرض از این کتاب همان کتاب المقالات است که از مشهور ترین کتب مسلمین در معرفت ملل و نحل بوده و مؤلف آن یعنی ابو عیسی محمد بن هارون و راق استاد ابو الحسین احمد بن یحیی الزاوندی مشهور در نیمه اول قرن سوم هجری میزیسته و در سال ۲۴۷ فوت کرده است.

از تألیفات نفیسه ابو عیسی و راق که آنها را بطرفداری از عقاید مانویّه و شیعه و معتزله نوشته بوده امروز اثر تمامی باقی نیست ولی منقولاتی از آنها در طی مؤلفات دیگران بجا مانده از آنجمله مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبد القاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در تألیفات خود از آنها چندین فقره نقل کرده اند و این نویسنده اخیر در شرح نهج البلاغه مکرر فقراتی از کتاب المقالات ابو عیسی را اقتباس نموده و یکی دو فقره آن را جمع بمذاهب عرب در ایام جاهلیت است که اگرچه بنقل آنها از کتاب المقالات و راق تصریح نکرده ولی چون تقریباً عین همین مطالبی است که ابوالمعالی در بیان الادیان صراحة وجود آنها را در کتاب ابو عیسی و راق ذکر میکند و ابن ابی الحدید نیز آن کتاب را در دست داشته در منقول بودن آنها از کتاب المقالات و راق شکی باقی نمی ماند چنانکه در ذیل بیاید.

ص ۱۱ **مذهب تعطیل**، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱ ص ۳۹) میگوید: عرب چندین صنف بودند و ازیشان بعضی معطله بودند و بعضی غیر معطله، و از معطله جماعتی خالق و رستاخیز و برکشت را انکار میکردند و قرآن عزیز در حق ایشان میگوید: ما هی الا حیاتنا الدنیا... الی آخر الآیه، طبیعت را خالق و دهر را مهلك خود می پنداشتند، بعضی دیگر بوجود خالق سبحانه اعتراف کرده اند ولی منکر رستاخیز بوده و در حق ایشان فرموده است: قال من یحیی العظام و هی رمیم. گروهی دیگر بخالق و نوعی از برکشت اقرار داشته ولی انبیا را منکر بوده و عبادت اصنام میکردند و ایشان را در آخرت نزد خداوند شفیع خود میدانستند و جهت آنها باجرای آداب حج و هدی و قربانی می پرداختند و بحلال و حرام معتقد بودند و اکثریت عرب را این عقیده بود و در حق ایشان آمده است که: وقالوا ما هذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق. یکی از شعرای این طایفه در مرثیه کشته شدگان بدر این قطعه را گفته و منکر رستاخیز شده است:

| | |
|--|--|
| فَمَاذَا بِالْقَلْبِ قَلْبِ بَدْرِ | مِنَ الْفِتْيَانِ وَالْقَوْمِ الْكِرَامِ |
| وَمَاذَا بِالْقَلْبِ قَلْبِ بَدْرِ | مِنَ الشِّبْرَى تَكَلَّلَ بِالسِّنَامِ |
| أَيُّخَيْرُنَا ابْنُ كَبْشَةَ أَنْ سَنَحِيَا | وَكَيْفَ حَيَاةِ أَصْدَاءِ وَهَامِ |
| إِذَا مَا الرَّأْسُ زَالَ بِمِنْكَبِيهِ | فَقَدْ شَبِعَ الْأَيْسُ مِنَ الطَّعَامِ |
| أَيَقْتُلُنِي إِذَا مَا كُنْتُ حَيًّا | وَيُحْيِينِي إِذَا رَمَتْ عِظَامِي |

و از این قطعه بیت سووم همان است که آنرا ابو المعالی با اندکی اختلاف در کتاب خود آورده؛ بعد ابن ابی الحدید شرحی در سایر عقاید دینی عرب جاهلیت و اسامی بنهای هر طایفه و قبیله ذکر کرده که خلاصه آن در بیان الادیان مذکور است و اتحاد مضمون و ترتیب و تشابه عبارتی آنها دلیل نقل هر دو از کتاب المقالات و راق است (در باب معنی اصداء و هام رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۴۳۷)

ص ۱۱ ایضاً، ابْنِ زُوْدْنِي... الخ، ابن قطعه را هم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۴ ص ۴۳۷) نقل کرده و در این موضع از شرح نهج البلاغه نیز شرح مبسوطی از معتقدات عرب جاهلیت مذکور است.

ص ۱۱ ایضاً، تُبَعُّ بْنُ كَلْبِ كَرِبٍ، معروف به تُبَعُّ بْنُ الْأَصْفَرِ یا تُبَعُّ بْنُ الْآخِرِ از ملوك افسانه ای یمن است و حکایت او و پدرش را طبری در سلطنت قباد نقل کرده و ابن الاثیر بر نقل او اعتراضات تاریخی صحیح نموده. قطعه او را شیخ صدوق در کمال الدین صفحه ۱۰۱ آورده است و در آنجا يك بیت نیز اضافه دارد که این است:

وَ كُنْتُ عَذَابًا عَلَى الْمُشْرِكِينَ أَسْقِيهِمْ كَأْسَ حَتْفٍ وَ غَمٍّ

ص ۱۱ ایضاً، أَبُو قَيْسِ صَرْمَةَ، نام پدر او را آنس و قیس هر دو نوشته اند و او از طایفه بنی نَجَّار و از قبیلۀ خزر ج بوده و در اواخر عمر از پرستش بت دست برداشته و رهبانیت اختیار کرده و نصرانی شده و چون اسلام پدید آمده در پیری باین

مذهب گرویده و ابن عباس معروف پیش او میرفته و از او روایت میکرده ، ابو قیس شعر زیاد نیز داشته است (تاج العروس ماده صرم) و اسد الغابه ج ۳ ص ۱۸ و حواشی شفر ص ۱۵۳ و کمال الدین شیخ ص - صدوق ص ۱۰۱ - ۱۰۲ و سایر کتب تواریخ و اخبار) .

ص ۱۲ ، خالد بن سنان ، رجوع کنید باین الاثر ج ۱ و اسد الغابه ج ۲ ص ۹۲ .

ایضاً ، زید بن عمرو بن نفیل ، رجوع کنید بکمال الدین ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و منافق ابن شهر آشوب ص ۹ و سایر کتب اخبار و تواریخ .

ایضاً ، عامر بن الظرب العدوانی ، نام یکی از فصحای دوره جاهلیت است که بیانات حکیمانه او معروف بوده و بهمین جهت او را حکیم میخوانده اند . این شخص قبل از ظهور اسلام فوت کرده و پسر او اسلام آورده و با خلیفه ثانی معاصر بوده (البیان و الثبیین ج ۲ ص ۳۷ و ۱۰۵ و ج ۳ ص ۱۴۸) .

ایضاً ، عمرو بن یزید الکلبی ، درست معلوم نشد مقصود کیست ؟

ص ۱۳ ، العنایه ، شهرستانی ایشان را به عنان بن داود رأس الجالوت منسوب میداند (برای عقاید ایشان رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۶۷)
ص ۱۴ ، توریة الثمانین ، گویا مقصود آن ترجمه ایست از توریة که در عهد بطلمیوس دوم (۲۸۵ - ۲۴۷ ق. م) بدست ۷۲ نفر - ر از مترجمین از عبری بیونانی بعمل آمد و این ترجمه را ترجمه هفتاد نفری (Septante) میگویند و باینکه مترجمین هفتاد و دو نفر بوده اند بعدد تمام هفتاد از ایشان نام می بردند و ثمانین در این مورد شاید بنظر اضافه بودن عدد مترجمین بر هفتاد است .

ص ۱۵ ، الملكائیه و ترتیب ایشان در دین و حرب ، مقصود از ملکائیه آن عیده عسویانند که بعقاید رسمی کلیسای قسطنطنیه گرویده بودند و در ممالک اسلامی میزیستند و لقب ایشان هم از ملك که بمعنی شاه است اشتقاق یافته و چون بعلمت

اتحاد مذهب بهیسویان روم شرقی تمایل قلبی داشتند مسلمین بنظر سوء ظن در ایشان می نگریستند و کلمات بطریق و طرنکار و فسطیاری و قومس و عسپرتیج تحریف لغات یونانی ذیل است: بطریق Patrighios، طرنکار Dronggarios، فسطیاری Bestiaris، قومس Komes، عسپرتیج Strategos، و زواج از چاوش ترکی مشتق شده (حواشی شفر ص ۱۵۷)

ص ۱۸، **مردی بیامده متکلم**، گویا مقصود **یزدان بخت** از رؤسای مانوی به است که مأمون او را برای مناظره بیفداد آورده بود (الفهرست ص ۲۲۸)

ص ۲۰، **بوزید حکیم**، مقصود **ابوزید احمد بن سهل بلخی** (۲۳۴-۳۲۲) حکیم و دانشمند مشهور مؤلف کتاب صورالاقالیم است که در علوم اوائل و فلسفه و تاریخ کتب عدیده داشته و او را جاحظ خراسان می گفته اند (برای احوال او رجوع کنید به الفهرست ص ۱۳۸ و معجم الادباج ۱ ص ۱۴۱-۱۵۲)

ص ۲۱، **ادانی**، اسم این شخص در الفهرست (ص ۳۱۸) **ارانی** طبع شده ص ۲۱ **ایضاً**، **ابوالحسن نویزی**، معلوم نشد کیست؟

ص ۲۱ **ایضاً**، **زندیق**، اشتقاق **زندیق** از **زندک** و دانستن **زندک** نام شخصی از اشتباهات است **زندیق** چنانکه محققین جدید روشن ساخته اند از کلمه **صدیق** آرامی مشتق است که نام **یک** طبقه از متدینین بآئین مانی بوده و در ابتدا **زندیق** و مانوی **یک** معنی داشته است.

ص ۲۱ **ایضاً**، **مُعْطَلَه**، لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء و صفات میکرده اند داده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده می شدند (منهاج السنه ج ۱ ص ۲۴۱).

ص ۲۴، **شیعه در اصول مذهب بامعترله برابرنه**، رجوع کنید بکتاب خاندان

نوبختی تألیف نگارنده این سطور صفحات ۷۳-۷۵ و ۲۴۱

ص ۳۴ ببعد، برای احوال فرق مختلفه شیعه و مختصری از عقاید و احوال پیشوایان و مؤسّسین آن فرق رجوع کنید بخاتمه کتاب خاندان نوبختی و منابعی که در آنجا بدست داده شده.

ص ۳۴، یحیی بن زید، در سال ۱۲۵ در ولایت جوزجانان بدست سالم بن احوز سردار نصر بن سیار حاکم خراسان بقتل رسید و مصلوب شد و جسد او تا زمان ظهور ابو مسلم خراسانی برچوبه دار بود و بفرمان ابو مسلم آنرا پائین آورده دفن کردند، ارغویه یا ارغوی دهی بوده است از توابع جوزجانان در یازده فرسنگی طالقان بر سر راه مروالروذ (نزهة القلوب ص ۱۷۹ و عمدة الطالب ص ۲۴۹)

ص ۴۱، سید مرتضی، مقصود سید اجل علم الهدی شریف ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶) است و کتاب الْمُقْنِع او از مشهورترین کتب امامیه در باب مسئله غیبت است

ص ۴۸، برای قصه ذوالشذیه رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۵
ص ۴۸ ایضاً، راجع باحوال خطبای خوارج رجوع شود بکتاب البیان والتبیین ج ۳ ص ۱۳۴-۱۳۵ از طبع ۵۰ ص سال ۱۳۳۲ و احوال نافع و قطری و ضحاک در غالب کتب تواریخ و ادب مذکور است.

ص ۵۰ احسن الکبار، سفر این کتاب را همان احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار تألیف محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی میدانند که دو نسخه از آن در کتابخانه دولتی پترزبورگ بوده است که از غارت کتابخانه اردبیل نصیب عساکر روس شده بوده (رجوع کنید بحواشی سفر ص ۱۸۹).

نگارنده نه از این کتاب و نه از مؤلف آن اطلاعی نتوانست بدست بیاورد ولی از شرحی که مؤلف کتاب کشف الحجب والاستار (ص ۲۶) از مقدمه آن نقل میکند چنین بنظر میرسد که احسن الکبار محمد بن ابی زید از زمان ابوالمعالی خیلی متأخر تر

است و عجیب نیز می نماید که کتابی فارسی بنام احسن الکبار قبل از بیان الادیان تألیف شده باشد و کسی بآن اشاره نکنند و ذکر می و نقلی از آن در کتب شیعه مثل فهرست طوسی و مناقب ابن شهر آشوب نباشد و کسی مؤلف آنرا نشناسد بعلاوه شکل اسم کتاب یعنی: احسن الکبار فی معرفة ائمة الاطهار که نام کتاب محمد بن ابی زید ورامینی است نیز می نمایاند که این کتاب نباید از کتب قرن چهارم و پنجم هجری باشد بعلاوه مطلبی که ابو المعالی بوجود آن در احسن الکبار اشاره میکند مذهب خوارج است و آن چندان ارتباطی با شرح حال ائمة اطهار ندارد. شاید کتاب احسن الکبار که ابو المعالی بآن حواله میدهد از مؤلفات عربی باشد که در باب ملل و نحل دیگران آنرا قبل از او تألیف کرده باشند.

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی (۱)

| | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ابو کامل ، ۳۵ | آدم ، ۱۸۹ |
| ابو کرب ضریر ، ۳۵ | ابراهیم بن ولید ، ۴۳ |
| ابو المعالی مؤلف بیان الادیان ، ۵۶-۵۴ | ابراهیم پیغمبر ، ۲۰، ۱۲، ۲ |
| ۶۰-۵۹ | ابن ابی الحدید ، ۵۵ |
| ابو منصور عجلی ، ۳۵ | ابن الاثیر ، ۵۶ |
| ابو موسی اشعری ، ۴۵-۴۶ | ابن الراوندی (ابوالحسین - احمد بن |
| انال بن لجیم ، ۵۱ | یحیی ، ۵۴ |
| ادانی ، ۵۸، ۲۱ | ابن عباس ، ۵۷ |
| احمد بن حنبل ، ۳۱ | ابن العمید وزیر ، ۵۲ |
| احمد بن قرمط ، ۲۱ | ابن الندیم صاحب الفهرست ، ۵۳ |
| ارجن ، ۸ | ابوبکر خلیفه ، ۵۱، ۴۰، ۳۰ |
| اردبیل ، ۵۹ | ابویهس بن هیصم ، ۴۹ |
| ارسطاطالیس ، ۵۳، ۱۲، ۷-۶ | ابوالحسن نویری ، ۵۸، ۲۱ |
| ارغویه ، ۵۹، ۲۴ | ابوالحسین البیرونی ، ۲۲ |
| اسحاق بن عمر ، ۳۵ | ابوحنیفه (نعمان بن ثابت) ، ۳۱ |
| اسکندر ، ۶-۲ | ابوالخیر خمار ، ۵۳-۵۲، ۶ |
| اسکندر به ، ۱۵ | ابوریحان بیرونی ، ۵۵-۵۳، ۵۲، ۸ |
| اسماعیل بن علی ، ۳۶ | ابوزیاد ، ۳۴ |
| اشعری (علی بن اسماعیل) ، ۵۵، ۳۱ | ابوزید بلخی (احمد بن سهل) ، ۵۸، ۲۰ |
| اصفهان ، ۳۹ | ابوسهل مسیحی ، ۵۲ |
| اغاذیمون ، ۲۱، ۱۲ | ابوعلی سینا ، ۵۲ |

- انس ، ٥٦
اوس ، ١٠
افلاطون ، ٥٣، ١٢، ٦
ام البنين ، ٤٢
ام الفضل ، ٤٣
اميّه (بنى) ، ٣٤
اميّة بن ابى الصلت ، ١٢
انطاكيه ، ١٥
باسديو ، ٥٤، ٨
بدوه ، ١٨
بزيغ بن يونس ، ٣٦
بشر بن معتمر ، ٣٣
بطلميوس ثانى ، ٥٧
بقداد ، ٥٢، ١٥
بلخ ، ١٩
بومطيع بلخى ، ٣١
بوميمون قداح ، ٣٧، ٢٦
پارس ، ١٨
پطرزبورگ ، ٥٩
تبع بن كليكرب حميرى ، ٥٦، ١١
تميم (بنى) ، ١٢
توحيدى (ابو حيان على بن محمد) ، ٥٢
ثعلبة بن عامر ، ٤٩
ثقيف (بنى) ، ١٠
جاخط (عمران بن بحر) ، ٣٣
جالينوس ، ٦
جزيرة العرب ، ١٩
جمده ، ٤٣
جعفر بن محمد الصادق ، امام ، ٤٢، ٢٤
حديثه ، ٤٣
حديقة الرّحمن ، ٥١
حسن بصرى ، ٣٢
حسن بن على بن ابى طالب ، امام ، ٢٤، ٢٣
٤٢، ٣٦، ٣٥، ٣٤
حسن بن على العسكري ، امام ، ٤٢
حسن صباح ، ٣٩
حسين بن على (امام) ، ٤٢، ٢٣، ٢٤، ٢٤، ٢٣، ٥٢، ٣٥
حسين بن محمد الكوفى ، ابو عبد الله ، ٢٣
حفص بن مقدم ، ٤٩
حكيمه ، ٤٣
حميده ، ٤٣
حمير (زمين) ، ١٠
حنفيّه ، ٣٥
حنيفة (بنى) ، ٥١، ٤٠
خالد بن سنان عيسى ، ٥٧، ١٢
خالد بن وليد ، ٥١
خراسان ، ٥٧، ٥٢، ٤٠، ٣٥، ١٩، ١٥
خزرج ، ١٠

- خوارزم ۵۲،
خیبر ۱۲،
خیزران ۴۳،
دارا بن دارا ۶،
داود ۱۴،
داود بن علی اصفهانی ۳۰،
ذکیر بن صفوان ۳۴،
رضوی (شعب) ۳۵،
رومیہ ۱۵،
ری ۵۲، ۳۹،
زردشت ۱۸، ۱۷،
زفر ۳۱،
زہیر بن ابی سلمیٰ ۱۰،
زیاد بن الاصغر ۴۹،
زید بن علی بن الحسین ۳۴،
زید بن عمرو بن نفیل ۵۷، ۱۲،
ساخاؤ مستشرق ۵۳،
سحبان ۱۲،
سرّ من رأی ۴۴-۴۲،
سطیح ۱۲،
سقراط حکیم ۱۲،
سمانہ ۴۲،
سنان ۴۳،
سولن ۲۱،
شاپور بن اردشیر ۱۷،
شافعی (امام عبداللہ محمد) ۳۳، ۳۰،
شام ۴۵،
شعیب بن خازم ۴۹،
شفر مستشرق ۵۹،
شق ۱۲،
شمر ۴۳،
شہر بانو ۴۳،
شہرستانی (محمد بن عبدالکریم) ۵۵، ۵۲،
شیث ۱۸،
صاحب الثدیہ یا ذوالثدیہ ۵۹، ۴۸،
صرخاب الطبری ۳۴،
صرمة بن انس ۵۷، ۵۶، ۱۲-۱۱،
صفا ۱۱،
صفین ۴۴،
ضحاک بن قیس ۵۹، ۴۹، ۴۸،
طایف ۱۰،
طبری (محمد بن جریر) ۵۶،
طوس ۴۳، ۴۲،
عامر بن الطرب العدوانی ۵۷، ۱۲،
عامری (ابوالحسن محمد نیشابوری) ۶،
۵۲-۵۱،
عامی (ظاہراً همان عامری)
عبدالرحمن بن ملجم ۴۳،

عيسى مسيح ، ٢٥٠٢٤٠١٥
غدير خم ، ٣٣٠٢٣
غزنین ، ٥٣٠٢٩٠١٧
غسان ، ١٢٠١٠
فاطمه بنت اسد ، ٤٢
فاطمه بنت الرسول ، ٤٣٠٣٠
فرعون ، ٣٢
فضل بن عبدالله ، ٤٩
فيثقرس ، ١٢
قباد فيروزان ، ٥٦٠١٧
قريبه ، ٤٣
قريش ، ١٠
قس بن ساعدة الايادي ، ١١
قسطنطينيه ، ٥٧٠١٥
قطري بن الفجاءة ، ٥٩٠٤٨
قيس ، ٥٦
كثير النواء الابتر ، ٣٤
كربلا ، ٤٣
كعبه ، ١١
كعبى بلخى (ابو القاسم) ، ٣٤
كلاغ (بنى) ، ١٠
كلب (بنى) ، ١٠
كسانه ، ١١٠١٠
كوفه ، ٤٣

عبدالرحيم بن عبدالله ، ٢٣
عبدالقاهر بغدادى ، ٥٥
عبدالكريم بن عجرد ، ٤٩
عبدالله بن اباض ، ٤٩
عبدالله بن جرود ، ٤٩
عبدالله بن حرب ، ٣٥
عبدالله بن سبأ ، ٣٥
عبدالله بن شمراخ ، ٤٩
عبدالله بن عباس ، ٤٥
عبس (بنى) ، ١٢
عثمان بن عفان ، ٤٠٠٣٠
عراق ، ٤٠٠٣١٠١٩
علاف (ابو الهذيل) ، ٣٢
على بن ابي طالب (امير المؤمنين) ، ٢٤
٤٩-٤٤٠٤٢٠٤٠٠٣٧-٣٢٠٣٠٠٢٥
على ابوطالب ، ٣٦
على بن الحسين (امام زين العابدين) ، ٤٢
على بن محمد (امام ابو الحسن الثقى) ، ٤٢
على بن موسى (امام ابو الحسن الرضا) ، ٤٢
عمر بن الخطاب ، ٥٧٠٤٠٠٣٠٠٢٥٠٢٤
عمر بن عاص ، ٤٦-٤٤
عمر بن يزيد الكلبي ، ٥٧٠١٢
عناني زاهد ، ٥٧٠١٣
عيسى چهار لختان ، ٤٧٠٣٦

محمود غزنوی (سلطان یمین الدوله)

٥٢،٥٢

متوکل خلیفه ، ٤٣

مختار بن ابی عبید ثقفی ، ٣٥

مدینه ، ٤٢،٤٢

مرتضی علم الهدی ابوالقاسم علی ، ٥٩،٤١

مروه ، ١١

مریم ، ١٥

مستعین خلیفه ، ٤٣

مسعودی صاحب مروج الذهب ، ٥٥

مسکویه (ابوعلی احمد بن یعقوب) ، ٥٢

مسيلمہ کذاب (رحمن الیمامہ) ، ٥١،٤٠

مصر ، ٩،٢٧

معاویة بن ابی سفیان ، ٤٤-٤٦

معمر بن عبّاد السلمی ، ٣٣

مغیره بن شعبه ، ٢٤

مقدسی ، مطهر بن طاهر ، ٥١

مکہ ، ١٩،٤٢،٤٣

منصور خلیفه ، ٤٢

موسی کلیم الله ، ١٣،٢٣،٢٤،٢٥،٣٢،٣٣

موسی جعفر الکاظم ، امام ، ٢٤

ناصر خسرو ، ٣٩

نافع بن ازرق ، ٤٨،٤٩،٥٩

نجار (بنی) ، ١٢

کیسان ، ٢٥

کوزگانان ، ٣٤

کیو مرث ، ١٦

مازندران ، ٤٠

مالک الاشر ، ٤٤-٤٥

مالک بن انس ، ٣١

مأمون خلیفه ، ١٨،٤٣

مانی ، ١٨

مثنی بن التمیم الیعقوبی ، ١٥

محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی ، ٥٩

محمد ادیب ، ٣٩

محمد بن الحسن القائم ، امام ، ٤٢،٤٤

محمد بن الحسن الشیبانی ، ٣١

محمد بن الحنفیّه ، ٣٥

محمد بن عبد الله رسول الله ، ١،٢،٣،٥،١١

١١،١٢،١٦،٢٣،٢٤،٢٥،٢٩،٣٣،٣٧،٣٨

٥١،٤٦

محمد بن عبید الله ، ابو المعالی مؤلف

کتاب ، ١،٥١-٥٢،٥٦،٥٩،٦٠

محمد بن علی الباقر امام ، ٥٢

محمد بن علی التقی ، امام ، ٤٢

محمد العاصی ، ابو الفضل عبد الصمد ، ٢٢

محمد بن یعقوب ، ٣٦

هرمس ، ۲۱، ۱۲
هشام خلیفه ، ۴۳
همدان (بنی) ، ۱۰
هندوستان ، ۱۹، ۱۸
هوشنگ ، ۱۹
یحیی بن اصرم ، ۴۹
یحیی بن زید بن علی بن الحسین ، ۵۹، ۳۴
یزدانبخت ، ۵۸
یزید بن ائینه ، ۴۹
یمکان ، ۳۹
یمن ، ۵۶
یعقوب مؤسس فرقه یعقوبیه ، ۱۴
یوسف قاضی ، ۳۱
یوشع ، ۱۳
یونان ، ۲۰

بجدة بن عامر الحنفی ، ۴۹
نسا ، ۱۷
نسطورس ، ۱۵
نصر بن سیّار ، ۳۴
نظام ، ۳۳
نوبهار بلخ ، ۱۹
نوشیروان ، ۱۷
نہروان ، ۴۶
وحشی ، ۵۱
وراق ، ابو عیسی محمد بن ہارون ، ۱۰
۵۶-۵۴
ہارون الرشید ، ۴۳
ہارون برادر موسی ، ۳۳، ۱۳
ہارون بن یزید ، ۲۳
ہذیل (بنی) ، ۱۰

فهرست اسامی کتب

- | | |
|--|---|
| دلیل المتحیرین ، ۳۹ | آراء الهند ، ۵۴، ۵۳، ۸ |
| زند ، ۱۷، ۵ | ابد علی الابد ، ۵۲، ۶ |
| سانک ، ۵۴، ۸ | احسن الکبار ، ۶۰، ۵۹، ۵۰ |
| سیرة الفیلسوف ، ۵۶، ۵۳ | ارژنگ مانی ، ۱۷ |
| شرح نهج البلاغه ، ۵۵ | استیطکین ، ۵۳، ۶ |
| صور الاقالیم ، ۵۸ | اوستا ، ۱۷، ۵ |
| فدرس ، ۵۳ | باتنجل ، ۵۴، ۸ |
| قرآن کریم . ۴، ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۴۴ | البدأ والتاریخ (همان تاریخ مقدسی) |
| کشف الحجب والاسرار ، ۵۹ | ۵۳، ۵۱، ۵، ۷ |
| کیتا ، ۸ | بهارت ، ۵۴، ۸ |
| مقالات و راق ، ۱۰، ۵۴، ۵۶ | بیان الادیان ، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۲ |
| المقنع فی الغیبة ، ۵۹، ۴۱ | پازند ، ۱۷، ۵ |
| الموطأ ، ۳۱ | توراة ، ۷ |
| النسک العقلی ، ۵۲ | توراة الثمانین ، ۵۷، ۱۴ |
| وجه الدین ، ۳۹ | تاریخ مقدسی همان البدأ والتاریخ ، ۵۱، ۷ |

ب - ۲ R.R. ۲۹۷۶

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ کیلچہ دیرانہ لیا جائیگا۔

۱۳۹۸۰

